

آموزش پزشکی در سرزمینهای اسلامی

از قرن اول تا هشتم هجری

گری لیزر ترجمه هوشنگ اعلم

سرزمین اسلامی مورد بحث ما منطقه میان رودخانهای نیل و جیحون است. در این منطقه تمدنی پدید آمد که علم پزشکی را در آن روزگاران به ذره خود رسانید.^۱ دانش و آموزش پزشکی و طبابت مرزهای مذهبی نداشت و عده‌کثیری از غیرمسلمانان که در سرزمینهای اسلامی می‌زیستند بقدر خود مسلمانان عمیقاً در طبابت دخیل بودند. هم مسلمانان و هم غیر مسلمانان وارثان مشترک میراث پزشکی یونانیان باستان بودند. پزشکی صرفاً متعلق به دین اسلام عبارت بود از مجموعه مطالب و احادیثی بنام «طب النبی»^۲ (ص) که در آموزش و کارآموزی رسمی پزشکی بلاد اسلامی اهمیت و تأثیری نداشت.

در نخستین سالهای عصر اسلامی پزشکان غیرمسلمان فزونی داشتند. ماکس مایر هُف در بررسی *عيون الأنبياء في طبقات الأطباء ابن أبي أصيبيه* (متوفی

1. See, e.g. Gustave E. von Grunebaum, «Der Einfluss des Islam auf die Entwicklung der Medizin», *Bustan*, 1963, 3, 19–22.

2. آثار عده در باب «طب النبی» اینهاست: ابن قیم الجوزیه، *الطب النبی* (حلب، ۱۹۲۷); (ذهبی، *الطب النبی* (قاهره، ۱۹۶۱); و سیوطی *الطب النبی*. اثر سیوطی راسیریل الگود در مقاله‌ای ترجمه کرده است که در بعضی جایها ناشیانه است.

Cyril Elgood. «Tibb –ul-nabbi, or medicine of the Prophet», *Osiris*, 1962, 14, 33–192.

* Gary Leiser, "Medical Education in Islamic Lands From the Seventh to the Fourteenth Century", *the Journal of the History of Medicine and Allied Sciences*, Vol. 38 (1983), pp. 48–75.

این مقاله تجدیدنظری است در خطابهای که با عنوان «آموزش پزشکی اسلامی از محمد (ص) تا عثمانیها» در ۱۹۷۷ در سمینار زیست‌شناسی و جامعه و تاریخ در اسلام در دانشگاه پنسیلوانیا خوانده شد.

۱۲۷۰/۶۶۸) که تصنیفی عمدۀ در تاریخ پزشکی است، متوجه شد که ابن ابی اصیبه برای قرن سوم/نهم شرح حال ۱۳۰ پزشک مسیحی، ۳ مشرک، ۳ یهودی و ۵ مسلمان را آورده است. شمار پزشکان در دو قرن بعد بترتیب ۴، ۲۹، ۶، ۴، ۲۹ صفحه، ۷ و اکثریت عظیمی از مسلمانان است.^۳ کاهش تعداد غیر مسلمانان عدۀ ناشی از اسلام آوردن آنان بود. در دوره‌ای که از سال ۱۱۰۰/۴۹۴ تا ۸۰۰/۱۸۴ امتداد دارد، دیری نگذشت که عربی زبان میانجی و مشترکِ پزشکی گشت. مسلمانان و غیر مسلمانانها نه فقط کتابهای پزشکی یکدیگر را به کار میکردند و باهم مطالعه میکردند بلکه یکدیگر را نیز در همه جنبه‌های پزشکی عملی معالجه میکردند. ابن رضوان که مسلمان و یکی از پزشکان پیشگام مصر در قرن پنجم/یازدهم بود، در مناظره ممتدی ظاهرأ بر سر یک نظریه یونانی درباره وظائف الاعضاء (فیزیولوژی) با پزشکی مسیحی به نام ابن بطلان (متوفی ۱۰۶۶/۴۵۸) درگیر شد. ابن رضوان دو رساله نیز به طبیبی یهودی به نام یهودابن سعاده نوشت، و بهترین شاگردش هم یهودی دیگری به نام آفرائیم بن الزقان بود.^۴

3. Max Meyerhof, "Notes sur quelques médecins juifs égyptiens qui se sont illustrés à l'époque arabe," *Isis*, 1929, 12, 113–131. pp. 116–117. See also his "Medieval Jewish physicians in the Near East from Arabic sources," *Isis* 1938, 28, 432–460.

تاکنون کسی به مسیحیان یا مشرکان یعنوان یک گروه نپرداخته است. ولی توجهی در خور ملاحظه به چندین تن از آنان مبنول شده است. برای نمونه رک: دائرة المعارف اسلام چاپ جدید، مقالة حنین بن اسحاق العیادی. در مورد تاریخ ابن ابی اصیبه یعنی عیون الانباء فی طبقات الاطباء من چاپ مؤسسه دارالفنون بیروت، ۱۹۵۵ – ۵۶ سه جلد در یک مجلد را بکار برده‌اند. این کتاب خود تسویه‌ای عالی از گزارشی خالی از تعصب منتهی درباره پزشکان بقلم نویسنده‌ای مسلمان است. بخششانی از آن به برخی از زبانهای اروپایی ترجمه شده است:

Ferdinand Wüstenfeld, *Geschichte der arabischen Ärzte und Naturforscher* (1840; reprinted, Hildesheim, 1963.)

Lucien Leclerc, *Histoire de la médecine arabe*, 2 vols, (1876; reprinted, New York, 1960.)

Cyril Elgood, *A medical history of Persia and the eastern caliphate* (Cambridge, 1951).

این ترجمۀ انگلیسی سودمند ولی غالباً (و از جمله عنوان آن) گمراه گشته است.

۴. درباره این مناظره رک:

Joseph Schacht & Max Meyerhof, *The medico – philosophical controversy between Ibn Butlan of Baghdad and Ibn Ridwan of Cairo* (Cairo, 1937).

درباره یهودارک، ص ۴۵، ۴۲، ۳۹ و درباره آفرائیم رک، ص ۱۲ و ۳۳؛ عیون الانباء به ۲، ص ۱۷۲؛

مایرهف، (ش ۳)، ص ۴۴۳ – ۴۴۲. در اینجا شاید بتوان مقاله سامی حمارنه را ذکر کرد: —
• lingva franca

آموزش پزشکی از طرق گوناگون حاصل میشد. در خانواده‌ای که به طبابت اشتغال داشتند، پسران و گاهی دختران خانواده این شغل را از پدرشان می‌یاموختند. یکی از قدیمترین پزشکان مسلمانی که ابن ابی اصیبه ذکر کرده *نضرین العارث*، یکی از خویشاوندان حضرت محمد (ص)، بود که پزشکی را از پدر خود آموخت. وی در غزوه بَدْر در ۶۲۴/۲ کشته شد.^۵ در برخی از خانواده‌ها طبابت شغل عمدۀ اعضاء آنها در طی چند نسل بود. مشهورترین خانواده پزشکان خاندان جبور جیوس بن چرائیل بن بُختیشوع مسیحی نسطوری بود. وی نخست مدیر بیمارستان چندیشاپور در خوزستان (ایران) بود که ساسانیان تأسیس کرده بودند، و سپس در بغداد به عنوان پزشک شخصی خلیفۀ عباسی منصور (۱۳۶—۷۵۴/۱۵۸) به خدمت مشغول شد. اعقاب او در طی دو قرن بعد با همین سمت در خدمت خلفای عباسی بودند.^۶ مسیحی نسطوری دیگری، حُنین بن اسحاق (متوفی ۸۷۳/۲۶۰) که بیشتر به عنوان مترجم دانش پزشکی یونانی قدیم به سریانی و عربی نامور است، پزشکی را به دو پسر خود، داود و اسحاق، آموخت. حتی چند متن طبی هم برای آن دو نوشته، مثل رساله *المسائل فی العین*. بسیاری از نوشتۀای جالینوس را نیز برای پسرانش ترجمه کرد.^۷ خواهرزاده‌اش، حُبیش بن الحَسَن الأَعْسَم (متوفی حدود ۹۰۰/۲۸۷)، نزد او درس خواند و *المسائل فی الطَّبَّ* او را به اتحام رسانید. این رساله را حنین به عنوان مدخلی بر پزشکی برای دانشجویان نوشته بود.^۸

Sami Hamarneh, "Medical education and practice in medieval Islam", in *The history of medical education*, ed C.D.O'Mally (Berkeley, 1970), pp. 39–71.

نویسنده اسلام را به معنی خاورمیانه به کار برد است، زیرا هیچ کوششی نموده که معلوم دارد چه چیز اسلامی بوده و چه چیز نبوده. وانگهی این مقاله فی الواقع مربوط به تاریخ پزشکی است و نه آموزش پزشکی.

۵. عیون، چ. ۲، ص. ۱۹؛ فرواد سزگین، *فرواد سزگین*، (Leiden, 1967–71), III, 204.

۶. عیون، چ. ۲، ص. ۲۸؛ دائرة المعارف اسلام چاپ جدید، مقالة «بُختیشوع»؛ سزگین (ش. ۵)، ص. ۲۰۹ – ۲۱۰، و فهرست آن زیر «بُختیشوع».

۷. عیون چ. ۲، ص. ۱۲۵–۱۲۶؛ سزگین (ش. ۵)، ص. ۲۵۶–۲۵۷. درباره حنین ابن اسحاق، نیز رک: مایرهوف (ش. ۳)، رساله *المسائل اور اپل سبات و ماکس مایر هفت* با عنوان «رساله مسائل درباره چشم نوشته حنین ابن اسحاق» تصحیح و ترجمه کرده‌اند.

Paul Sbaht & Max Meyerhof, *Le Livre des questions sur l'œil de Honain ibn Ishāq* (Cairo, 1938).

۸. درباره حبیش رک: عیون چ. ۲، ص. ۱۶۷–۱۶۸؛ سزگین (ش. ۵)، ص. ۲۶۵–۲۶۶.

ثابت بن فُرّة (متوفی ۹۰۱/۲۸۸) که مُشرکی از مرکز یونانیگری^{*} حَرَان بود پزشکی را به پسر خود سِنَان (متوفی در قرن چهارم/دهم) تعلیم کرد و برای او النَّخِیرَة فِي عِلْمِ الطِّبِّ را نوشت که خلاصه‌ای از معلومات پزشکی آن روزگار بود. سِنَان هم به نوبه خود معلومات خویش را به پسر خود، که او هم ثابت نام داشت (متوفی ۹۷۶/۳۶۵)، انتقال داد.^۱ محمد بن عبدالملک بن زُهْرَ (متوفی ۱۱۹۹/۵۹۵) مسلمان و از سُلَالَةٍ قدیمی از پزشکان بود. خانواده او اصلًا از اهل عربستان بودند ولی در اسپانیا مسکن گزیده بودند. محمد و خواهرش نزد پدرشان آموزش دیدند و آن خواهر حتی به تعلیم دختر خود هم همت گماشت (نام هیجیک از این دو به ما نرسیده است). این مادر و دختر مهارت خاصی در معالجه زنان داشتند و در نتیجه به نزد زنان خاندان خلیفه موحدی یعقوب المنصور راه یافتند.^۲

طریقه دوم برای ورود به پیشه پزشکی خودآموزی بود، یعنی دانشجو منتهای طبی را فقط میخواند تا جائی که مقتنه میشد که در این رشته سلط بافته است. این روش تا زمانی که نسخهای متعددی از ترجمه‌های آثار طبی و علمی یونانی و شمار فرازینده‌ای از تفاسیر و آثار ابتكاری جدید به جریان نیفتاد، غیر عملی بود. آنگاه خودآموزی نسبهً معمول شد.

دانشمندی همچون ابن سینا (متوفی ۱۰۳۷/۴۲۸) معلمی در پزشکی نداشت و خود آموخته بود.^۳ مارتین لوی^{*} داستان جوانی را ذکر میکند که سلطان به او امر کرد که تحصیل پزشکی کند. این دانشجو در دمشق به این کار پرداخت و کتابی مقدماتی از حَنْبِنَ بن اسحاق و چند اثر از مصنفات بقراط را خواند. سپس به عنوان پزشکی ذی صلاحیت به قاهره رفت.^{۱۲}

جالبترین دانشجوی پزشکی از این لحاظ ابن رضوان بود. ظاهراً چنون

۹. درباره این سه شخص، بترتیب رک: عیون ج ۲، ص ۲۰۱—۲۰۷، ۱۹۳—۲۰۱ و ۲۱۱—۲۰۷. سِنَان (ش ۵)، ص ۲۶۳—۲۶۰، درباره ثابت اکبر. کتاب النَّخِیرَة. راج. صحیح تصویب و چاپ کرده است (قاهره، ۱۹۲۸).

۱۰. عیون ج ۲، ص ۱۱۳—۱۰۹. درباره خاندان محمد بن عبدالملک بویزه رک به مقاله «ابن زُهْرَ» در دائرة المعارف اسلام، چاپ جدید.

۱۱. عیون ج ۲، ص ۳ دائرة المعارف اسلام، چاپ جدید مقاله «ابن سینا».

12. Martin Levey, "Medieval Arabic physicians: their education and practice", Conn. Med., 1963, 27, 137–138, p. 137

نمیتوانست حق التعلیم بپردازد، دانش پزشکی خود را فقط از کتابها کسب کرد. حتی بر این عقیده شد که مطالعه مستقل بهترین وسیله آموختن این فن است ولذا کتابی در توجیه این عقیده خود تصنیف کرد به نام *الكتاب النافع في تعليم صناعة الطب*.^{۱۳} در مقاله اول *النافع*، نویسنده میگوید که بسیاری از مدرسان هیچ کوششی نمیکردند که متهای پزشکی را برای شاگردانشان توضیح دهند. دانشجویان تنها را در محضر ایشان بلند میخوانند و ایشان فقط گوش میدادند. در نتیجه، شاگردان هیچ درکی از آنچه خوانده بودند نداشتند. ابن رضوان از روی تجربه شخصی خود میگوید پس از این که نخست ریاضیات و منطق را مطالعه کرد، توانست کتابهای پزشکی را کاملاً بفهمد. از این‌رو، به عقیده‌ی وی، همین که دانشجو ریاضیات و منطق را فراگیرد دیگر نیازی به معلمان پزشکی ندارد. ابن رضوان بر اهمیت مراجعة مستقیم به آثار اصلی بقراط و جالینوس تأکید میکند. هدف آثار این دو حکیم را شرح میدهد و میگوید باید این آثار را به چه ترتیبی خواند. به نظر وی، دیگر پزشکی نویسان اهمیتی نداشتند. در مقاله دوم، ابن رضوان توصیه میکند که دانشجوی پزشکی چندین موضوع دیگر راهم، از دستور زبان گرفته تا اخلاق و علم نجوم، بیاموزد. سپس به حنین بن اسحاق و محمد بن زکریای رازی (متوفی ۹۲۵/۳۱۳) حمله کرده آنان را متهم میسازد که اثر جالینوس را بد فهمیده و تحریف کرده‌اند. ابن رضوان میخواهد بدین وسیله مخاطرات اتکاء بر مواد دست دوم، یعنی شروح نوشته‌های این دو حکیم یونانی و دیگر آثار مشتق از این نوشته‌ها، را روشن سازد. معتقد بود که هیچ جانشینی برای نصوص اصلی وجود ندارد.

خطرات و مشکلات غیرمنتظره و ناپیدای شیوه خسودآموزی پزشکی و منحصرآ از روی کتاب نیازی به بحث ندارد. نه هر کسی میتوانست به ذکاء این‌سينا باشد. کتابت بد غالباً خواندن متنها را ناممکن میساخت، تا چه رسد به فهمیدن آنها.

۱۳. شاخت و مایر هف، «منظاره» (ش ۴)، ص ۲۹ – ۲۰، فشرده‌ای از آنچه را به گمان ایشان مقاله اول این کتاب بود (از روی قطمهای از این کتاب که در قاهره است) (دارالكتب، نسخه خطی ۴۸۳ «طب»: معهد المخطوطات العربية، قاهره، میکروفیلم شماره ۲۶۱ «طب») آورده‌اند در زمانی که آن دو این کتاب را میتوشتند نسخه دیگری، نه کامل نه ناقص، از *النافع* شناخته شده بود. در این میان، قطمه دیگری از این کتاب در کتابخانه چستریتی در دالینین پیدا شد (نسخه خطی ۴۰۲۶)، مطابقه این دو نسخه خطی شان میهد که نسخه قاهره شامل تقریباً همه مقاله اول و بخشی از مقاله دوم است، در حالی که نسخه دالینین شامل بخشی از اولی و همه دومی است. این دو نسخه رویهرفت تخصیص دو مقاله *النافع* را تکمیل میکنند. شاخت و مایر هف گمان میکردند که این کتاب شامل سه مقاله است، ولی شاید اصلاً شامل فقط دو مقاله بوده.

هر کسی که با نسخه‌های خطی مکتوب به خط عربی سروکار داشته است میتواند شهادت دهد کاتبانی که به جای نقطه‌گذاری صحیح «قلم‌انداز» مینوشتند خواننده را دچار چه ناکامی‌ای میسانند. از این‌رو، کسانی که با پزشکی سروکار داشتند زود نقاط ضعف خودآموزی را دریافتند و بارها از این شیوه آموزشی انقاد کردند.

کتابی درباره «ادب» (الأخلاق) پزشکی که تصنیفس در ۱۰۷۲/۴۶۴ به اتمام رسیده و *التسويق الطبی* نام دارد حاوی قصه‌هایی در باب اشتباهاتی است که ممکن بود خودآموزان به آنها دچار شوند. نویسنده آن، صاعد بن الحسن، که ظاهراً مسیحی بوده، عمر خود را در عراق و شام گذراند. ذکر یکی از این قصه‌ها کفايت خواهد کرد:

به یکی از آنان برخوردم که توله («جرو») سگ نالانی را در آستین داشت. به او گفتم: ترا با سگ توله چه کار؟ جواب داد: میخواهم دوائی برای یکی از دوستان ترتیب دهم. پرسیدم: با سگ توله چه خواهی کرد؟ گفت: در ترکیب دوae بکار آید. پرسیدم که آن دوae چیست. نوشتہ‌ای به من نشان داد که از کتابی استنساخ کرده و بد خوانده بود، زیرا در آن نوشته شده بود: «خُرُو» (مدفعه) سگ. لذا گفتم: جان برادر، اشتباه کرده‌ای. این سگ ترا نباید مدفوعش ترا بکار آید. چون این بدانست، توله سگ را از آستین بیرون کرد، دشنامش گفت و سنگی بدو انداخت. سپس عاقبة الامر گفت: بخدا قسم، از آنگاه که این سگ را با خود برداشت نمیدانستم چگونه آن را بکار زنم.^{۱۴}

شاید کسی بگوید که عواقب قرائت صحیح این متن بدتر از عوارض قرائت نادرست آن می‌بود، ولی بهر حال نیت نویسنده واضح است.^{۱۵}

۱۴. صاعد بن الحسن، کتاب *التسويق الطبی*، بکوشش اتو اشپیس (Otto Spies) (بن، ۱۹۶۸)، برگهای ۲۲ الف - ب؛ و ترجمه این کتاب از شاه اکرام تاشکندی:

Übersetzung und Bearbeitung des Kitāb at-Taswīq at-Tibbī des Sā'īd ibn al-Hasan, ein medizinisches Adabwerk aus dem 11. Jahrhundert, trans. Shah Ekram Taschkandi (Bonn, 1968).

- اشتباه مذکور اصلاً ناشی از بد گذاشتن یک نقطه واحد بوده. همه منقولات ترجمه شده در این مقاله از من است.

۱۵. عموماً مدفوع جانوران گوناگون را دارای خواص طبی و داروئی میدانستند. از جمله رک: Martin Levey, "Some eleventh century questions posed by Ibn Butīān and later answered by Ibn Ithīrdū", *Bull. Hist. Med.*, 1965, 39, 495-507, pp. 498, 504-505.

خود ابن رضوان را از بابت این که هر گز معلمی نداشته، ملامت میکردند، و او النافع را در رد این انتقاد نوشست. مخالف او، ابن بُطَّلَان، وی را از بابت این نظریه اش که بهترین آموزش و دانش از کتابها حاصل میشود، موّاخذه کرد. دلائل عده ای بن بطلان باز هم این بود که اغلاط املائی در کتابها فراوان و وجود معلمان برای ایضاح واژه‌ها و عبارات ناواضع یا دشوار لازم است.^{۱۶} همانند ابن بطلان، عبداللطیف بغدادی (متوفی ۱۲۳۲/۶۲۹)، که مسلمانی از اهل پایتخت عباسیان بود، انکاه صرف به کتابها را برای آموزش شخصی صلاح نمیدانست، و توصیه میکرد دانشجو لااقل دو معلم برای هر موضوع داشته باشد.^{۱۷}

مدخل سوم برای ورود به حرفه پزشکی از طریق کلاس‌های بیمارستانها یا مدارس طب بود. بیمارستانها (که به آنها «مارستان» هم میگفتند) خیلی زود در دوره اسلامی به وجود آمد و به درجه‌ای از تکامل رسید که کشورهای غربی مسیحی تا مدت‌ها بعد به آن نائل نشدند. گویا ولید اوّل، خلیفة اموی (۹۶ - ۷۱۵/۸۶)، نخستین مؤسسات از این گونه را داده کرد ولی قدیمترین بیمارستانی را که شواهد تاریخی در باره آن در دست است، هارون الرشید (۱۹۳ - ۸۰۹/۱۷۰) در بغداد پی افکند که مبدأ آن بیمارستان و مدرسه طب جندیشاپور بود.^{۱۸}

به علت هزینه بیمارستانها، معمولاً فقط فرمانروایان مسلمان آنها را دایر میکردند. ولی بیمارستانها بهیچ وجه منحصر ادر دست مسلمانها نبود. جبرائیل بن بختیشور مسؤول تأسیس بیمارستان هارون الرشید بود. سِنان بن ثابت بن قرَّة

۱۶. شاخت و مایرهف، «مناظر» (ش. ۴)، ص ۸۶-۸۳.

۱۷. عین چ ۲، ص ۳۴۲.

۱۸. تاریخ تأسیس و تحول بیمارستانها در جهان اسلام مورد توجه بسیار قرار گرفته است. رک: دائرة المعارف اسلام، چاپ جدید، مقاله «بیمارستان». بهترین تحقیق در این موضوع هنوز تاریخ بیمارستانات فی الاسلام تألیف احمد عیسی است (دمشق، ۱۹۳۹)، که تحریر عربی بسط داده کتاب پیشین او است. «تاریخ بیمارستانها در دوره اسلامی».

Histoire des bimaristans (hôpitaux) à l'époque islamique (Cairo, 1928)

مقاله حمارنه "Development of hospitals in Islam", *J. Hist. Med.*, 1962, 27, 366-384

تقریباً شرحی است بر تأثیف احمد عیسی. در اینجا میتوان این دو مقاله را نیز ذکر کرد: Stiyel Ünver, "Sur l'histoire des hôpitaux en Turquie du moyen âge jusqu'au XVIIe siècle" (Comptes rendus, pp. 263-278).

در مجموعه سخنرانیهای نهمین کنگره بین‌المللی تاریخ پزشکی، بخارست Sh. Inayatullah, "Contribution to the historical study of hospitals in medieval Islam", *Islamic Culture*, 1955, 28, pp. 1-14.

المُقْتَدِر خلیفه عباسی (۹۰۸-۹۲۰/۲۹۵-۳۲۰) را به بنای یکی دیگر تشویق و راهنمائی کرد. این بُطلان نصرانی (ابوالحسن المختار بن الحسن، مستوفی ۱۰۶۶/۴۵۸) و یکی از معاصران همکیش او، منصور بن عیسیٰ زاده العلماء نسطوری (متوفی ۱۰۶۸/۴۹۰)، بیمارستانهای بترتیب در آنطاکیه و میافارین دائز کردنده.^{۱۹} وزنی لااقل یک بیمارستان در بغداد تأسیس کرد. بطور کلی، کارکنان و دانشجویان و بیماران شامل اهل همه ادبیان بودند. بانیان بیمارستانها برای تأمین رواتب و هزینه نگهداری و شاید مدد معاش دانشجویان موقوفاتی برای بیمارستانها قرار میدادند (در دیگر مؤسسات موقوفه‌دار مانند مدارس دینی همچنین بود).^{۲۰} معذلک هیچ مدرکی راجع به پرداخت مدد معاش به دانشجویان به دست نیامده است.

بدخたنه اطلاع ما از آموزشی که در بیمارستانها داده میشد بسیار اندک است. ظاهراً از بسیاری از پزشکانی که در بیمارستانها خدمت میکردند انتظار میرفت که وقتی راهم صرف تعلیم کنند، و بعض بخش‌های ساختمانها به «مجالس» (=کلاس‌های درس) اختصاص می‌یافت. یکی از بزرگترین بیمارستانهایی که ساخته شد بیمارستان عَضْدُ الدُّولَه دیلمی (از آبی بویه) بود که در ۹۸۲/۳۷۲ در بغداد گشایش یافت. دو تن از نخستین پزشکانی که به خدمت در این بیمارستان منصوب شدند علی بن ابراهیم بن بختیشوع و همکارش ابراهیم بن بکْس بودند که هر دو در آنجا

۱۹. عيون ج، ۲، ص ۲۰۸-۲۰۷.

۲۰. عیسیٰ، بیمارستانات (ش ۱۷)، ص ۱۸۳-۱۸۲.

۲۱- در وقتنامه بیمارستان سلطان منصور قلاون که ساخته شده در قاهره در ۱۲۸۴/۶۸۳ به انجام رسید، مذکور است که این بیمارستان برای مسلمانان است ولی هر کس دیگری راهم میزند (هم، ص ۱۳۸-۱۳۹). درباره این بیمارستان، نیز رک:

Max Herz, *Die Baugruppe des Sultans Qalâün in Kairo* (Hamburg, 1919)

Keppel A. C. Creswell, *The Muslim architecture of Egypt* 2vols (Oxford 1952-59). II, 204-212.

ثابت بن قره غیر مسلمانها را در بیمارستانها سعالجه میکرد، عيون ج، ۲، ص ۲۰۱. یک داروساز بهودی در اواخر قرن ششم /دوازدهم یا اوائل قرن هفتم /سیزدهم در بیمارستان الناصری قاهره بکار خود اشتغال داشت.

Meyerhof, "La surveillance, des professions médicales et para-medical chez les Arabs", *Bull de l'Inst. d'Egypte*, 1943-44, 26, 119-134

الگود میگوید که مسبیحان بغداد برای خود «مدرسه طب» داشتند که فقط بروری، همکیشان آنها باز بود، *Medical history of Persia*, pp. 220-221

پزشکی هم تدریس میکردند.^{۲۴} گرچه محمدبن زکریای رازی حدود پنجاه سال پیش از تأسیس بیمارستان عضدی در گذشته بود، گفته شده که وی در ایجاد آن بیمارستان مؤثر بوده، و اصرار میورزیده که آن بیمارستان یک مؤسسهٔ آموزشی باشد.^{۲۵} هبة الدین بن التلمیذ (متوفی ۱۱۵۴/۵۴۹)، که در زمان ریاست بیمارستان عضدی در گذشت، غالباً امراض بیماران را در حضور شاگردان تشخیص میداد، و سپس از اینان میرسید چگونه و چرا به فلان یا فلان نتیجه رسیده است.^{۲۶} گرچه در بیمارستان عضدی پزشکی تعلیم داده میشد، نامهای افراد معدودی را میدانیم که عملاً در آنجا تحصیل کردند. یکی از این افراد معدود ابوالفرج بن الطیب (متوفی در ۱۰۴۳) بود.^{۲۷}

منصور بن عیسیٰ زاهدالعلماء نصرانی در بیمارستان فاراقی در میان فارقین یک کلاس علم «مجلس العلم» داشت، ولی تفصیلات مربوط به آن از میان رفته است.^{۲۸} در بارهٔ بیمارستان نورالدین بن زنگی اتابک شام (۵۶۹-۱۱۷۶/۵۴۱) در دمشق اطلاعی اندکی بیشتر در دست است. وقتی که ساختمان این بیمارستان به پایان رسید، نورالدین، محمدبن ابی الحکم را عهده‌دار آن کرد. هر روز محمد از بیماران عیادت و رژیم خوراک و داروهای آنها را وارسی میکرد. آنگاه بیمارستان را ترک میکرد و به عیادت هر کسی از نخبهٔ طبقهٔ حاکمه که بیمار بود میرفت. به بیمارستان که بر میگشت در تالار بزرگ (ایوان) بیمارستان می‌نشست و به کتابهای پزشکی مراجعه میکرد. نورالدین مجموعهٔ بزرگی از کتاب را وقف بیمارستان خود کرد؛ این کتابها در دو مخزن در جلوی ایوان چیده شده بود. پزشکان و دانشجویان بسیاری میامندند و با محمد مسی نشستند. در بارهٔ موضوعات

۲۲. برتبهٔ رک: ابن القسطی، *تاریخ الحكماء*، تصحیح Julius Lippert (لایپزیک، ۱۹۰۳)، ص ۲۲۶ و عین چ ۲، ص ۲۲۳.

۲۳. عین چ ۲، ص ۳۴۴. دربارهٔ این عدم توافق زمانی و تاریخی، رک «بیمارستان» (ش ۱۸)، ص ۱۲۲۳ ظاهرًا فقط قطعه‌ای از تجارب بیمارستان محمدبن زکریای رازی مساقی است، سزگین، Medizin (ش ۵)، ص ۲۸۹ (مهد المخطوطات العربية قاهره، میکروفیلم شماره ۲۳ «طب»).

۲۴. عین چ ۲، ص ۲۶۸، ۲۷۱.

Karl Brockelmann, *Geschichte der arabischen Literatur*, 2nd ed., 2vols. (Leiden, 1943), I, 487., *Supplement*, 3vols (Leiden, 1937-42), I, 891

۲۵. عین چ ۲، ص ۲۲۵؛ بروکلمان، چ ۱، ص ۴۸۲، ذیل، چ ۱، ص ۸۸۲.

۲۶. عین چ ۲، ص ۲۰۷-۲۰۸. یکی از نوشتمنای او کتاب بیمارستان است که از دست رفته.

پزشکی مباحثه میکردند و دانشجویان بلندبلند کتاب میخواندند. این جلسه سه ساعت طول میکشید و سپس محمد به خانه میرفت.^{۲۷}

منظور از «مدارس طب» هر محلی در بیرون بیمارستان است که استادی در آنجا به یک یا چند شاگرد که منحصرًا از بستگان او نبودند درس میداد. طلاب طب، اگر قادر به پرداخت بودند، ممکن بود حق التدریسی برای شرکت در کلاسی پردازند یا معلمی خصوصی اجیر کنند. این گونه کلاسها یا تدریس خصوصی ممکن بود که در هر جایی واقع شود. پزشکی به نام مظفر الدین محمود امشتاتی در قرن سوم/نهم در قاهره در مسجد این طُلُون پزشکی درس میداد.^{۲۸} این ابی اصیعه میگوید که عبداللطیف بغدادی همین درس را مدتدی در مسجد الازهر در قاهره میداد، گرچه گویا ایوبیان این مؤسسه را به دلایل عقیدتی بسته بودند.^{۲۹} برخی از استادان در خانه‌ای خود سخنرانی میکردند. ثابت بن فرهاد در خانهٔ محمدبن موسی تحصیل کرد، و عبدالرحیم بن علی (متوفی ۱۲۳۰/۶۲۷) هر روز پس از کار در بیمارستان النوری در خانهٔ تدریس میکرد.^{۳۰} عبدالرحیم مذکور دانشجویان بسیاری را جلب میکرد که برای بحث و تحصیل پزشکی نزد او میامندند. گفته‌اند که عبدالرحیم به کسی اجازه خواندن نمیداد مگر این که همه نسخه‌ای از متن سوردمطالعه داشتند و میتوانستند نسخهٔ خود را بررسی و مقایله کنند. اگر در نسخه‌ای که خوانده میشد غلطی وجود داشت، عبدالرحیم دستور تصحیح آن غلط را میداد. از این رو، نسخه‌ای کتابهای او کاملاً بی عیب و نقص بود، و بیشتر آنها به خط خود او بود، عبدالرحیم برخی کتابها و از جمله برخی کتابهای مرجع در خانه دم دست داشت که کلماتی را که معنیشان واضح نبود در آنها نگاه میکرد.

در منابع ما اشارات به تشکیل کلاس در جایهای نامشخص نسبهٔ فراوان است. یوحنّا بن ماسوئه نصرانی (متوفی ۸۵۷/۲۴۳) کلاسی («مجلسی») در بغداد داشت برای هر کسی که میخواست «مُتَطَبِّب» شود، یعنی هر کسی که میخواست فقط ۲۷. عیون ج ۳، ص ۲۵۷-۲۵۶. نامهای چند تن دیگر که در بیمارستان النوری کار میکردند و احتمالاً در آنجا درس میدادند، به مارسیده است، همانجا، ص ۳۰۲ و ۳۱۲.

28. Arslan Terzioglu, "Ortaçağ İslâm-Türk hastahaneleri ve Avrup'a tesirleri", *Belleten*, 1970, 34, 121-149, pp. 129-130.

.۲۹. عیون ج ۳، ص ۳۳۹.

.۳۰. بسترتیب رک: عیون ج ۲، ص ۱۹۳؛ و ابن القفعی، *تاریخ الحكماء*، ص ۱۱۵؛ عیون ج ۳، ص ۳۹۷.

دربارهٔ محمد بن موسی رک: سزگین، *Medizin* (ش ۵)، فهرست زیر «محمد بن موسی».

برای طبابتِ عملی آموزش بییند، در برابر «طبیب»، که هم آموزش پزشکی و هم آموزش فلسفی میدید. «طبیب» را پزشک به تمام معنی میدانستند. شاگردان نزد او جالینوس و منطق میخوانند.^{۳۱} برخی از استادان به پذیرفتن برخی از شاگردان راغب نبودند. مثلاً، هبة‌الله بن علی (متوفی ۵۵۰/۱۱۵۵) به حلقه درس سعید بن هبة‌الله (متوفی ۴۹۵/۱۱۰۱) که مسلمان بود پذیرفته نشد زیرا یهودی بود. ولی هبة‌الله از میدان در نرفت و پنهانی در پشت دهلیز اطاقی که سعید در آنجا درس میداد می‌نشست و به مباحثات گوش میداد، و بعداً سعید را با داشش خود چنان تحت تأثیر قرار داد که سعید او را به کلاس خود راه داد. هبة‌الله سرانجام به اسلام گروید و به خدمت خلیفه المستَحْدِ (۵۶۶ – ۵۵۵/۷۰) درآمد.^{۳۲} رازی و ابن التلمیذ هر یک مجلسی داشتند و این مجالس شاید در بیمارستانها بوده. نوشتند که رازی می‌نشست و شاگردانش گرد او جمع میشدند و این شاگردان هم به نوبه خود شاگردانی داشتند که آنها را در میان میگرفتند و اینها هم شاگردان دیگری داشتند، الخ.^{۳۳} برخی از معلمان مجالسی معروف به «مجلس عام» (کلاس عمومی) تشکیل میدادند که شاید به معنی کلاسهای رایگان بود. «شانزده کتاب» جالینوس ظاهرآ در یکی از کلاسهای دایر در بغداد خوانده میشد.^{۳۴} در یک سوره، فرمانروای دمشق، المَلِك الْاَشْرَف، در ۶۲۶/۹ – ۱۲۲۸ کلاسی (مجلسی) برای عبدالرحیم بن علی تأسیس کرد^{۳۵}; از این مطلب میتوان استنباط نمود که مقام مذکور وقفی بود.

منابع راجع به قرنهای اول تا هشتم/ هفتم تا چهاردهم تقریباً بکلی در باره وجود مدارس مستقل طب خاموش‌اند. اصطلاحاً، «مَدْرَسَة» به مؤسسه‌ای گفته میشد که فقه اسلامی غالباً با موضوعات کمکی آن [مثلاً صرف و نحو و ...] در آنجا

۳۱. عین ج ۲، ص ۱۳۰؛ دائرة المعارف اسلام، چاپ جدید، مقاله «ابن ماسویه»؛ سرگین

(ش ۵)، ص ۲۲۶-۲۳۱.

۳۲. عین ج ۲، ص ۲۹۷-۲۹۶.

۳۳. برای رازی، رک: عین ج ۲، ص ۲۷۴؛ و برای ابن التلمیذ، رک: تاریخ الحکماء (ش ۲۱)، ص ۲۷۳.

۳۴. عین ج ۳، ص ۲۶۸-۲۶۷؛ نیز رک: ج ۲، ص ۳۲۷ و ج ۳، ص ۳۱۴، ۳۱۶ و ۳۹۵.

۳۵. همانجا، ج ۳، ص ۳۹۸. برای نمونه‌های دیگری از کلاسهای پزشکی، رک: همانجا، ج ۲، ص ۲۲۹، ۲۲۵-۲۲۶، ۲۷۰، ۳۷۰، و ج ۳، ص ۳۵۶ و ۴۰۴.

آموخته میشد. مدرسه‌ای بدون فقه نبود. امروزه فعل «درس» (از ریشه «درس») فقط معنی مطالعه، بررسی کردن است. در قرون وسطی این فعل به این صیغه هرگز به کار نمیرفت، بلکه فقط باب تفعیل آن یعنی «درس» بمعنی تعلیم فقه بکار میرفت. «درس» درس فقه بود و «مدرسه» جانی که فقه در آن تعلیم داده میشد.^{۳۶} به مرور دهور معانی فنی اصطلاحی این کلمات اندک زایل شد، چنان که اکنون «درس» به معنی تعلیم هر چیزی، «درس» به معنی هر نوع درس و «مدرسه» به معنی هر نوع آموزشگاه است.

آسان نمیتوان گفت دقیقاً کی این تغییرات معنایی مقبولیت عام یافت. اشاره به هر گونه «مدرسه الطَّبِّ» پیش از عثمانیها بسیار نادر است. وقتی که چشم انداز معنی کنونی کلمه «مدرسه» را در گذشته بررسی میکنیم، باید مواظب این نکه باشیم. ظاهرآ نخستین مدارس توسعه یافته طب که خوابگاههایی نیز داشتند آنها بود که سلوجو قیان در اوایل قرن هفتم / سیزدهم در آناطولی ساختند. برخی از نویسندهان جدید اینها را مجتمعهایی از مدارس طب و بیمارستانها توصیف کرده‌اند (در ترکی: «طب مدرسه لری و شیفاخانه لری»). این نویسندهان در ویرانهای هر یک از این ساختمانها بخشی مشخص، اگر نه مستقل، می‌بینند که آنرا «مدرسه» نامگذاری کرده‌اند.^{۳۷} شکی نیست که پژوهشکی در این گونه موسسات تدریس میشد، ولی اطلاق عنوان «مدرسه» به بخشی از ساختمان که مفروضًا تعلیم در آنجا به عمل می‌آمد (که تشخیص این موضوع آسان نیست) گمراه کننده است، چونکه معاصران این کلمه را هرگز به این معنی بکار نبرده‌اند. وانگهی، چون مفهوم «مدرسه» به موضوعات اسلامی مرتبط بود، شایسته نیست که ما این کلمه را آزادانه در زمینه‌ای بکار بربیم که منحصر به مسلمانان نبود. در خود کتبیه‌های تأسیس ساختمانهای سلوجویی، قیصریه

۳۶. درباب تحول «مدرسه» رک:

George Makdisi, "Muslim institutions of learning in eleventh-century Baghdad", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 1961, 24, 1-56,
idem, "Madrasa and university in the middle ages", *Studia Islamica*, 1970, 32, 255-264,
idem "The madrasa as a charitable trust and the university as a corporation in the middle ages",

در مجموعه سخنرانی‌های پنجمین کنگره بین‌المللی عرب‌شناسان و اسلام‌شناسان،
بروکسل، ۱۹۷۰، ۲۲۹-۲۳۷.

37. See, e. g. Metin Sözen, *Anadolu medreseleri Selçuklu ve Beylikleri devri*, 2 vols (Istanbul, 1970) Oktay Aslanapa, *Turkish art and architecture* (New York, 1971), p. 130.

۱۲۰۶، سیواس ۱۲۱۷ و دیبورگی^{*} ۱۲۲۹، کلمه «مدرسه» یافته نمیشود، بلکه کلماتی که به معنی بیمارستان بود بکار رفته است.^{۳۸}

به استثنای یک مورد، در هیچیک از منابع تاریخی مربوطه و تا جایی که من میدانم، در هیچ منبع دیگر، ذکری از یک «مدرسه الطب» نرفته است. آن یک مورد در عيون الانباء ابن ابی أصیبیعه مذکور است، آنجا که مؤلف میگوید در ۱۲۲۵/۶۲۲ عبدالرحیم بن علی

خانه خود را که در بازار زرگرها در مشرق بازار خرمافوشان بود وقف نمود، و آن را مدرسه‌ای کرد که فن طب در آن تدریس شود و پیش از همه خودش در آنجا تعلیم دهد. املاک و جایهای دیگری را موقوفه آن قرار داد که در آمد آنها برای نگهداری مدرسه و پرداخت راتبه به معلمان و کسانی که در آن کار میکردند [بعنی دانشجویان] کفایت مینمود. و وصیت کرد که پس از خودش علی بن الرَّحْمَن در تعلیم جانشیش شود.^{۳۹}

این مدرسه یک ماه پس از مرگ بنیادگذارش رسماً باز شد، و علی بن الرَّحْمَن بیدرنگ جای او را گرفت.

بسیار محتمل است که عبدالرحیم، گرچه اصلاً پزشک بود، متخصص فقه شافعی هم بوده باشد، چنانکه برخی از اسلاف او فقیه هم بودند و حتی یکی از ایشان منصب تدریس در یک «مدرسه» سنتی داشت.^{۴۰} بنابراین، میتوان گمان برد که این آموزشگاه رابطه با فقه را حفظ کرده بود ولی این ماده در برنامه تحت الشعاع قرار گرفته بود. قدر مسلم این است که هیچ ذکری از این که طب بتنهائی موضوع

38. Étienne Combe et al., ed., *Répertoire chronologique d'épigraphie arabe*, 16 vols. (Cairo, 1931-64), X, 9-10, 146-147 and XI, 1.

۳۹. عيون ج ۳، ص ۳۹۹. درباره علی بن الرحیم، رک همانجا، ج ۳، ص ۳۲۱. درباره عبدالرحیم، این مؤسسه و معلمان آن، بویزه رک: *الْتَّعِیِّمِيُّ الدَّارِسِ فِي تَارِیخِ الْمَدَارِسِ*، تصحیح جعفر الحسنی، ۲ ج (دمشق، ۱۹۴۸-۵۱)، ج ۲، ص ۱۲۷-۱۳۳؛ ابن شداد، *الأَعْلَاقُ* *الخطيرَةُ فِي ذِكْرِ الشَّامِ وَالْجَزِيرَةِ*، بخش مربوط به دمشق، تصحیح سامی الذهان (دمشق، ۱۹۵۶)، ص ۲۶۵؛ بروکلمان، ج ۱، ص ۴۹۱، و ذیل، ج ۱، ص ۸۹۶.

۴۰. السُّبْکِیُّ، *طَبَقَاتُ التَّافِعَةِ الْكَبِيرَةِ*، بکوشش محمود محمد الطناحي و عبدالفتاح محمد العلو، ج (قاهره، ۱۹۶۴ - ۷۶)، ج ۸، ص ۳۰۵؛ *التَّعِیِّمِيُّ الدَّارِسِ*، ج ۲، ص ۱۳۱ - ۱۳۰.

تعلیم در این مدرسه بوده وجود ندارد. امکان معقولی هم هست که مدرسه عبدالرحیم مستثنی بوده مؤید قاعده در غیر این صورت، نزدیکترین چیز به یک «مدرسه الطب» واقعی بوده است. تُعییمی در قرن دهم/شانزدهم دو آموزشگاه دیگر قرن هفتم/اسیزدهم را هم جزو «مدارس الطب» ذکر کرده است: یکی روبروی بیمارستان نوری و دیگری در بیرون دمشق.^{۴۱} در اوّلی عده‌ای از مدرسان هم در فقه و هم در طب خبیر بودند. ماهیت مدرسه دومی بسیار مهمتر است، زیرا مطلقاً هیچ توضیحی در باره آن در دست نیست. در هیچیک از این دو مورد نمیتوان بیقین گفت که طب انگیزه بنای آنها بوده است و نه فقه. این ابی اصیبیعه مدرسه السدید طبیب را هم در قاهره ذکر کرده است، ابو منصور عبدالله السدید متوفی پزشک شخصی صلاح الدین بود و در ۵۷۹/۱۱۸۳ درگذشت.* اطلاعات در باره آموزشگاه او اندک است ولی ظاهراً این آموزشگاه یک «مدرسه» سنتی بوده.^{۴۲}

یکی از مشکلات بررسی مسئله مدرسه طب این است که ما میخواهیم نهاد متمایز و مشکلی را برای آموزش طب بیاییم و حال این که چنین چیزی وجود نداشت. فقط بعض جنبه‌های آموزش پزشکی را در برنامه کارهای بیمارستان میگنجاندند و میان این آموزش و دیگر وظایف بیمارستان جدائی و حدفاصلی نبود. بکار بردن اصطلاح «مدرسه» در مورد آموزش پزشکی غیر عادی و تا حدی ناشیانه بود. اگر این ابی اصیبیعه «مدرسه» را در مورد مؤسسه عبدالرحیم بکار برده شاید خواسته است یک موقوفه منحصر به فرد را توصیف کند، گرچه میشد از او انتظار داشت که آن موقوفه را، به قیاس اصطلاحاتی متعارف چون «دارالحدیث» (برای مطالعه احادیث نبوی) و «دارالقراءة» (برای قرائت قرآن) و «دارالعلم»، «دارالطب» بخواند.

بیمارستان نوری برای خود مجموعه‌ای از متنهای پزشکی داشت، و مسلماً بیمارستانهای دیگر هم کتابخانه‌های داشتند. کتابخانه‌های مستقلی هم که حاوی کتابهای پزشکی بود وجود داشت که دانشجویان میتوانستند در آنها مستقلأً با به

۴۱. التَّعِيْمِيُّ، الدَّارُسُ، ج ۲، ص ۱۳۵ – ۱۳۸، ۱۳۳ – ۱۳۵؛ ابن شداد، الاعلائق، ص ۲۶۶.

۴۲. عيون ج ۳، ص ۱۸۰ – ۱۸۶؛ المُتَبَرِّزِيُّ، التَّكْمِيلَةُ لِوَقَائِيَاتِ النَّقْلَةِ، تصحیح بشار عواد معروف، ج ۴ (نیف ۷۱ – ۱۹۶۸)، ج ۴، ص ۱۵۰ – ۱۴۹.

* تاریخ وفات السدید در عيون الانباء (ج ۳ ص ۱۸۶) و شذرات النہب (ج ۴ ص ۳۰۹) سال (۵۹۲=۱۱۹۶) ضبط شده است (م).

راهنمایی معلمان به مطالعه پزشکی پردازند. در کتابخانه‌های بزرگتر کلاس‌های گوناگون، رسمی یا غیررسمی، تشکیل می‌شود. معروف‌ترین اینها بیت‌الحکمة و دارالعلم بود که خلفای عباسی بترتیب در قرن سوم/انهم و در اوآخر قرن چهارم/دهم در بغداد ساخته بودند. هر دو ترجمه‌هایی از نوشته‌های قدیم یونانی داشتند. برخی از کتابها را می‌خریدند و برخی را اشخاص اهاده می‌کردند. مثلًا جبرئیل بن عبد الله بن بُختیشوع نسخه‌ای از *الكتاب الكبير* خود را به دارالعلم داد.^{۳۲}

هر کسی که می‌خواست پزشک شود می‌توانست یکی از طریق‌های مذکور تحصیل طب یا ترکیبی از آنها را پیگیری کند. مثلًا ممکن بود که فقط نزد پدر خود یا نزد یک نفر دیگر تحصیل کند. این سینا، گرجه اساساً خودآموخته بود، محضر الحسن بن نوح الفَّرمَى (متوفی در حدود ۱۹۹/۳۸۹) راهم درک کرده بود.^{۳۳} بنابراین، «سیستم» آموزش پزشکی بسیار قابل انعطاف بود.

در مورد روش‌هایی که عملًا در تعلیم بکار میرفت، بطور کلی از دانشجو انتظار میرفت، ولی ملزم نبود، که معلمی داشته باشد. در کلاس، مدرسان در میان حلقه دانشجویان خود می‌نشستند. هر شاگرد متن برگزیده‌ای را بسلمد بسلمد می‌خواند. همدرسانش گوش میدادند و در عین حال مطلب را در نسخه‌های خود تعقیب می‌کردند تا از صحت قرائت مطمئن شوند. معلم هر پرسشی را که احتمالاً پیش می‌امد توضیح میداد و ضمناً قرائتها را نادرست را هم تصحیح می‌کرد. یکی از متداول‌ترین کلماتی که در وصف تحصیل طب بکار میرفت «قراءة» («خواندن») بود، یعنی طب خواندن. معلم گاهی از ابزارهایی چون تخته سیاه یا لوح هم استفاده می‌کرد. یک بار، عبدالرحیم مشکلی در سخن گفتن برایش پیش آمد و برای توضیح متول به چینین ابزاری شد.^{۳۴} مدرسان غالباً آثار خود یا دیگران را به دانشجویان خود دیکته (املاء) می‌کردند، و سپس این اعمالی برای تحقیق صحت آنها دوباره خوانده می‌شد.^{۳۵} تدریس به صورت سخنرانی هم بعمل می‌امد؛ شناگردها یادداشت‌های فراوان بر میداشتند که

^{۳۲}. عیون ج ۲، ص ۷۵. مهترین اثر در باره کتابخانه‌ها این است:

Youssef Eche, *Les bibliothèques arabes publiques et somi – publiques en Mésopotamie en Syrie et en Egypte* (Damascus, 1967)

بورژه فهرست آن را زیر «پزشکی» بینید.

^{۳۳}. عیون ج ۲، ص ۳۷؛ سزگین، Medizin، ص ۳۱۹.

^{۳۴}. عیون ج ۳، ص ۳۹۸.

^{۳۵}. برای مثال، همانجا، ج ۲، ص ۲۹۹.

سپس غالباً آنها را به شکل کتاب در میاورند.^{۴۷}

جورج مقدسی اخیراً نشان داده که روش اسکولاستیک («مدرسی») در رشتة پزشکی بکار میرفته است.^{۴۸} این قول مبتنی بر چگونگی تنظیم بسیاری از کتابهای قدیم پزشکی است که از آن استنباط میتوان کرد که روش اسکولاستیک مباحثه شفاهانه در کلاس بکار میرفته. طرح اصلی تعلیم «مدرسی» چنین بود که بحث با سوالی آغاز میافتد و سپس یک رشتہ دلیل آله و علیه مطرح میشد تا این که راه حلی به دست میامد. بدیهی است کتابهایی که به این طرز تنظیم یافته بود میتوانست فهم پزشکی را برای آنان که بی استاد تحصیل میکردنند تا اندازه زیادی آسان سازد. هم در کلاس و هم میان پزشکان شاغل مباحثه و مناظره قابل ملاحظه‌ای در باره مسائل پزشکی بعمل میامد. برخی از این مناظرات، مثلاً مناظره این رضوان و این بُطلان، را به رشتة تحریر میکشیدند و بدینسان در دسترس علاقهمندان بسیاری قرار میدادند.^{۴۹}

علوم نیست که معلمان پزشکی دستیارانی در کلاسهای خود داشتند یا نه. در درس‌های فقه غالباً یک «معید» (یعنی کسی که درس را تکرار میکرد) برای کمک به دانشجویان وجود داشت، ولی در ارتباط با تعلیم طب ذکری از چنان معیدی نرفته است. به دانشجویان قویاً توصیه میشد، ولی آنها را ملزم نمیکردند، که قدری تجربه بالینی به دست آورند. مثلاً علی بن العباس (متوفی حدود ۳۷۱ – ۹۵/۳۸۵) طبیب مسلمان به دانشجویان مصرانه توصیه میکرد که به بیمارستان یا هر جای دیگری که بیمارانی در آنجا بودند، بیرونندند. صاعد بن الحسن مسیحی نیز صلاح‌اندیشی مشابهی برای آنها میکرد.^{۵۰} از این لحاظ مشکلی برای دانشجویانی که در بیمارستانها کلاس داشتند، نبود. این ابی اصیبعة بوضوح میگوید که مدرسان گاهی شاگردانشان را به مشاغلی در بیمارستانها میگماشتند. در یک مورد، دانشجویی به عنوان «رئيس دانشجویان» منصوب شد.^{۵۱} چنانکه گفتیم، هبة الله بن

۴۷. برای مثال، همانجا، ج. ۲، ص. ۲۹.

48. George Makdisi, "The scholastic method in medieval education: an inquiry into its origins in law and theology", *Speculum*, 1974, 49, 640 – 661, p.659.

از جمله رک: عیون ج. ۲، ص. ۱۶۴ – ۲۵۸، ۲۰۷ – ۲۶۱، ۲۰۲، و ج. ۳، ص. ۴۰۱.

۴۹. رک: عیون ج. ۲، ص. ۲۲۴ و ج. ۳، ص. ۳۴ و ۴۳.

۵۰. رک: علی بن العباس، کامل الصناعة الطبية، ۲ (قاهره، ۱۸۷۷)، ج. ۱، ص. ۹؛ و صاعد بن الحسن، التشوق (ش. ۱۴)، برگ ۱۲ ب.

۵۱. عیون ج. ۲، ص. ۱۲۳ – ۱۲۲.

التلمیذ در بیمارستان عضدی در حضور بیماران به شاگردان تعلیم میداد. یوحناین ماسویه نصرانی از شاگردها برای وارسی حال بیماران خود استفاده میکرد.^{۵۲} عبدالله السَّدِید، وقتی که بچه بود، پدرش در قاهره مقرری ای به او میداد که دم در خانه بنشیند و بیمارانی را که وارد میشدند فُصد کند. در نتیجه، عبدالله این عمل را خوب آموخت.^{۵۳} تعیین این که پژوهش یا آزمایش چه نقشی احتمالاً در تعلیم پزشکی داشته دشوار است. همچنانکه آزمایشها ای در کیمیا بعمل میآمد، شاید دانشجویان داروسازی هم آزمایشها ای با داروها انجام میدادند. ولی در منابع ما هیچ اطلاعی درباره تجربه و آزمایش در کلاس درس یافته نمیشود.^{۵۴} بسیاری از شاگردان و همچنین معلمان متنهای پزشکی را برای استفاده خود استنساخ میکردند یا برای تأمین مخارج یا افزایش درآمد خود آنها را میفرخندند. طبیعت استنساخ سبب میشد که دانشجویان با آثار متعدد کاملاً آشنا شوند، از این رو، برای داشت و تجربه‌آموزی آنان احتمالاً اهمیت داشته است.^{۵۵}

در بعض رشته‌ها، مثلًا فقه و حدیث، از دانشجو انتظار میرفت بلکه بسر او واجب می‌آمد که در طلب معرفت و حکمت مراجع طراز اول فقه یا حدیث بسیار سفر کند. در طب چنین نبود زیرا در صورتی که کسی میتوانست این فن را به نحوی رضایت‌بخش فقط از روی کتابها یا موزه‌ها، دیگر چه لزومی داشت که به زحمت و خرج افتاده بی مدرسان نامدار در سراسر خاورمیانه برود؛ در فقه و حدیث، اعتبار و اهمیت شخص و در نتیجه، امکان استخدام و خدمتگزاری شخص سخت بسته به شهرت معلمان او داشت، ولی وقتی که پای امرار معاش به میان می‌آمد، شخص میتوانست با خودآموزی پزشکی یا آموختن آن از پدر خود یا از معلمان محلی، خیلی خوب از عهده این امر برآید. از این گذشته، به حکم ماهیت فقه و حدیث، مسلمانان «معمولی» مراجع مبرز فقه و حدیث را سبتاً خوب میشناساختند. از سوی دیگر، وقتی که زندگانی روزمره به میان می‌آمد، پزشکی رشته‌ای تخصصی تر و کوچکتر و محدودتر بود. بعد بود که نام فلان معلم مبرز پزشکی بغداد برای یک شخص عادی در قاهره اهمیتی داشته باشد، بویژه اگر مختلف المنہب هم بودند. در نتیجه، مادر

.۵۲ همانجا، ج. ۲، ص. ۱۳۵.

.۵۳ همان، ج. ۳، ص. ۱۸۱.

.۵۴ رک: همانجا، ج. ۳، ص. ۳.

.۵۵ همانجا، ج. ۲، ص. ۲۲۹، ۱۴۲، ج. ۳، ص. ۳۹۷؛ شاخت و مایرفه، «مناظر» (ش. ۴)، ص. ۲۳.

سیره حکماء مشهور مبینیم که قلیلی از ایشان دانشجویانه سفر کردند، تازه آنهم در مقیاسی نسبتاً محدود. گرچه عبداللطیف بغدادی توصیه میکرد که هر دانشجو مبایست لااقل دو معلم برای هر درس داشته باشد، رازی هشدار میداد که هر کس که پزشکی را از چندین معلم بیاموزد ناگزیر اشتباها همه آنان را مرتكب میشود.^{۵۶} علی بن العباس به هر شاگردی مصراً انه توصیه میکرد که خود را چنان به یک معلم وابسته کند که گونی پدر او است.^{۵۷} بنابراین، مسافت دور و دراز برای دانشجوی طب مسئله عده‌ای نبود.

و اما برنامه آموزشی، ظاهراً این برنامه کامل‌به اختیار استاد یا شاگرد خودآموز بوده است. متنی که خواندن آن تقریباً در همه جا اجباری بود کتب السنته عشر (شانزده کتاب) جالینوس بود. اسحاق بن علی الرُّهاوی مسیحی، که در قرن سوم/نهم میزیست، حکایت کرد که پزشکان یونانی در اسکندریه متوجه شدند که محال بود دانشجویی همه آثار جالینوس را فراگیرد، تا چه رسد به همه متنهای پزشکی. در نتیجه، نوشته‌های جالینوس را به صورت شانزده کتاب تنظیم کردند و سپس اینها را ملخص نمودند. رُهاوی میگفت هر کس که قصد حکیم شدن داشته باشد باید این کتابها را بخواند.^{۵۸} معاصران رهاوی کامل‌باوی هم عقیده بودند، مثلاً یوحنا بن ماسویه شاگردان خود را به خواندن جالینوس و امیداشت و حنین بن اسحاق برخی از کتابهای جالینوس را برای پسران خود ترجمه کرد. ابن الندیم (متوفی ۹۹۰/۳۸۰) این شانزده کتاب را که دانشجویان بترتیب میخوانند در الفهرست مشهور خود ذکر کرده است.^{۵۹} ابن رضوان معتقد بود که فقط آثار بقراط و جالینوس ارزش دارند. جالینوس درباره مطالعه آثار خود راهنمائی و صلاح اندیشه کرده بود، و این راهنمائی را مبایست بکار بست. ابن رضوان حکایت کرده که

.۵۶. عيون ج ۲، ص ۳۵۱

.۵۷. علی بن العباس، کامل (ش ۴۹)، ج ۱، ص ۸. برای مثال رک عيون ج ۲، ص ۷۵ – ۷۷ و ۲۳ و ۲۲۸

58. Martin Levey, *Medical ethics of medieval Islam, with special reference to al Ruhāwī's "Practical ethics of the physician"*, (Philadelphia, 1967), pp 84 – 85.

59. Ibn al – Nadim, *The Fihrist of al – Nadim*, trans. Bayard Dodge, 2 vols (New York, 1970), II, 682 – 683.

ورک: لیست رهاوی در ۸۴ – ۸۵. Levey, *Medical ethics*, pp. 84 – 85. که اندکی تفاوت دارد. ابن الندیم فهرست کتابهای بقراط (ج ۲، ص ۶۸۰ – ۶۷۹) و دیگر یونانیان باستان را که عربی خوانان میشناختند، ذکر کرده است.

جالینوس ترتیب خواندن آثار بقراط را معین کرده، و سپس ترتیبی را که خودش ترجیح میداده بیان کرده است. دیگر این که به گفته ابن رضوان وقتی فضای اسکندریه آثار جالینوس را در شانزده مجلد تلخیص کردن، نوشتمنای بقراط راهم به همان طرز در چهار مجلد ملخص نمودند، و از دانشجویان انتظار میرفت که پیش از ابتداء به مطالعه این متون پژوهشکی برخی کتابهای منطق را بخوانند.^{۶۰} رویه مرتفه، ذکر دانشجویانی که کتب الستة عشر جالینوس را خوانند نسبتاً فراوان است. حتی یکی از پسران صلاح الدین ایوبی الملک العزیز (۵۹۴-۸۰۸۹)، آنها را نزد عبد الرحمن بن علی خواند.^{۶۱}

ابن رضوان اصرار میورزید که دانشجویان پژوهشکی، پیش از این که به خواندن آثار پژوهشکی بپردازنند، ریاضیات و منطق را خوب بیاموزند. بسیاری از معلمان عملًا شاگردان خود را وامداداشتند که مدتی را صرف منطق کنند، ولی برخی دیگر چنان شائق به این تکلیف نبودند. وقتی محمد بن زهر دو تن از شاگرددان خود را در حال خواندن یک کتاب منطق غافلگیر کرد و فوق العاده خشمگین شد. کتاب را ضبط کرد و به آنان گفت که تا آموزش پژوهشکی خود را تکمیل نکرده و علم دین را خوب نیاموخته‌اند نمیگذارد که دوباره به سراغ منطق بروند.^{۶۲}

علاوه بر آثار یونانیان، کتابهای پژوهشکی متعددی خوانده میشد. بویزه الحاوی فی الطبع رازی و الفقانون فی الطبع ابن سینا رواج داشت. کتاب التبات دیستوری (متوفی در قرن سوم/نهم) محبوبترین کتاب درس و مرجع در زمینه داروشناسی گیاهی بود.^{۶۳} ولی هم الحاوی و هم الفقانون کتابهای عظیمی بودند که کمتر شاگردی میتوانست (علاوه بر خرید مثلاً آثار جالینوس) امید خرید یا وقت استنساخ آنها را داشته باشد. در نتیجه، خاورمیانه شاهد از دیاد سریع خلاصه‌های متنهای پژوهشکی و خلاصه‌های خلاصه‌ها گردید، که شاید بتوان آنها را به اصطلاح امروزی کتابچه پژوهشکی خواند. هر کسی میتوانست باسانی آنها را بخرد یا استنساخ کند. برخی از

۶۰. شاخت و مایرهف، «منظمه» (ش۴)، ص۲۱، ۲۲ و ۲۶. رک: صاعد بن الحسن، التشريق، برگ ۱۲ الف.

(۶۱) در باره این شانزده کتاب، از جمله رک: عیون ج۲، ص۲۶۸-۳۳۶ و ۴۲۰، که در آنجا به دانشجو توصیه شده است که بخشهای لازم کتابهای پیشینان («كتب الاولئ») را به باد بسپرند.

۶۲. عیون ج۳، ص۱۱۳-۱۱۲.

۶۳. برای مثالهایی از استعمال این سه متون، رک همانجا، بترتیب ج۲، ص۳۲۷، ج۳، ص۴۰۱ و ج۳، ص۳۹۷ و ۱۲۰.

این کتابچه‌ها، مثلاً تصنیف حنین بن اسحاق دربارهٔ چشم، بسیار تخصصی بود. تألیف کتابچه‌ها احتمالاً وقتی آغاز یافت که حکماً خواستند منتهای پزشکی برای فرزندان خود بنویسندهٔ *الذخیرة* ثابت بن قرۃ نمونه بارزی از این گونه تألیفات است. بسیاری از کتابهای درسی به شکل سوال و جواب بود که فهم آنها را آسان می‌کرد، و مؤلفان بیشتر آنها مدعی بودند که همه آنچه را لازم بود شاگرد دربارهٔ نظریه و عمل بداند، به او می‌گویند.^{۶۴} این شیوهٔ تعلیم هم آشکارا مزیت بزرگی برای خودآموزان داشت.

در اینجا من فقط دو تا از این کتابچه‌ها را ذکر می‌کنم. سعید بن هبة الله (متوفی ۱۱۰۱/۴۹۴) در مقدمهٔ *المُغْنی فی الطِّبِّ* خود می‌گوید که تحصیل طب طولانی و سخت است و عمر ما کوتاه بنا بر این، وی به ساده کردن مجموعهٔ وسیع دانش پزشکی همت گماشته کتاب کوتاهی فراهم کرد که با اختصار همه بیماریهای عمدی، چه داخلی و چه خارجی، را توصیف می‌کند. مؤلف از سر شروع کرده به پا میرسد. نخستین بیماری ای که سعید وصف کرده کچلی است. مؤلف بطور خلاصه و نهادهٔ وار علل و عوارض و درمان هر مرض را ذکر کرده است. این کتاب فقط ۱۱۶ برگ (یا ۲۳۲ صفحه) دارد.^{۶۵} کمتر از نصف حجم این کتاب کتابی است که یک مسیحی، سعید بن ابی الغیر (متوفی ۱۱۹۳/۵۸۹)، نوشته است به نام *الاقتضاب* التنشتمل علیٰ السُّؤال والجواب و با عنوان فرعی *مَدْخُلُ الْمُبْتَدَئِ فِي عِلْمِ صِنَاعَةِ الطِّبِّ*. مؤلف، پس از این پرسشن آغازین که «هدف پزشکی چیست؟»، سوالهایی از این قبیل می‌کند: «اخلاط مختلفه چیست؟»، «طبیعت مفرز چیست؟»، «درمان بیماریهای خارجی دست و پا چیست؟»، «فوائد فصد چیست؟»، «چه فرقی است میان درد قولون و درد کلیه؟». الاقتضاب فی الواقع کتابی است مقدماتی که احتمالاً در کلاسها بکار میرفته است.^{۶۶}

دانشجویان پزشکی را تشویق می‌کردند که مواد بسیاری از قبیل ریاضیات و منطق را که خارج از حرفهٔ آنها بود مطالعه کنند. یوحناین ماسویه تنها کسی نبود که

^{۶۴} برای مثال، همانجا، ج ۲، ص ۱۶۸ – ۱۶۷، ۲۵۸ – ۲۵۷ و ۲۶۱، ۲۵۷.

^{۶۵} نسخه خطی ۳۹۸۷ چستر بیتی، عنوان دیگر *شِعْرُ الْمُغْنِي فِي تَدْبِيرِ الْأَمْرَاحِ* است، بروکلمان، ج ۱، ص

^{۶۶} ۴۸۵ و ذیل، ج ۱، ص ۸۸۸.

^{۶۶} نسخه خطی ۳۹۸۶ چستر بیتی، عنوان دیگر *شِعْرُ الْإِقْتَضَابِ عَلَى طَرِيقِ السَّأَلَةِ وَالجَوَابِ* است، بروکلمان، ذیل، ج ۱، ص ۸۹۲.

قابل به تفاوت میان متطلب و طبیب بود. پزشک کامل میباشد هم در پزشکی و هم در فلسفه خبیر باشد—در این رابطه، فوراً رازی و ابن سینا و ابن رشد (مستوفی ۱۱۹۸/۵۹۵) به یاد ما میایند. دیگر این که برآموزش گیاهشناسی و شناخت اوزان و مقادیر، از جهت اهمیت آنها در داروشناسی، تأکید میشود. به علت اعتقاد عموم به تأثیر سیارات و ثوابت بر زندگانی آدمیان، پزشک ناچار بود اطلاعاتی از علم نجوم و صناعت تنجیم هم داشته باشد. به همان دلیل، ناچار بود با اقلیم‌شناسی (علم آب و هوا) و چرافیا هم آشنا باشد. حتی آشنائی با موسیقی را تأکید میکردند. خلاصه، به گمان ایشان کل محیط روحی و معنوی و طبیعی در تندرستی آدمی مؤثر بود. لذا آموزش پزشکی بسی فراتر از آموزش مهارت‌های عملی میرفت و در واقع هرگز به پایان نمیرسید.^{۶۷}

بیشتر اطباء پزشک عمومی بودند. تنها تخصصهایی که در آثار مربوطه مورد توجه و بحث قرار گرفته چشم پزشکی و تاحدی جراحی بود. البته فضایها و شکسته‌بندهای حرفه‌ای وجود داشتند ولی اینان بندرت پزشک کامل العیاری بودند. چشم پزشکان مقامی مخصوص در بیمارستانها داشتند، و شاید جراحان هم. شاگردان میتوانستند چشم پزشکی را نزد متخصصان آن تحصیل کنند. و کتابهای هم درباره این موضوع و جراحی نوشته شد. ولی بطور کلی هر پزشکی در همه زمینه‌های طب خبرت داشت.^{۶۸}

در اینجا میباشد ذکر کنیم که بسیاری از نویسندهای در رشته پزشکی زحمت بسیار کشیدند تا لزوم آموزش اخلاق حرفه‌ای برای پزشکان را بفهمانند. قدیمترین اثر عربی بازمانده شناخته شده درباره اخلاق پزشکی ادب الطیب رُهاوی است که تا حد زیادی مبتنی بر تعالیم بفراط و جالینوس است. رهاوی اهمیت اعتقاد راسخ به خدا را که میباشد راهنمای همه اعمال شخص مؤمن باشد تأکید میکرد. وی شرح داده چگونه طبیب میباشد خود را پاکیزه و تندرست نگهدارد، چرا

۶۷. راجع به نیاز به دانستن موضوعهای دیگر، رک: Levey, *Medical ethics*, pp. 59-62.

صادعین الحسن، الشویق، برگهای ۱۷ ب - ۱۳ الف؛ حمارنه (ش ۴)، ص. ۵۲.

۶۸. درباره چشم پزشکان و همچنین جراحان، رک برای مثال: عيون ج ۲، ص. ۳۵-۱۲۳، ۱۱۷ و ج ۳، ص. ۱۹۹ و ۴۰۲ - ۴۰۳. در باره منتهای، رک: کتاب حُنین (ش ۷) و

طیب میایست برای بیماران پرونده بیماریها و معالجات ترتیب دهد، و میایست موقع چه حق العلاجی داشته باشد. رهاوی درباره همه جنبه‌های رابطه پزشک و بیمار بحث کرده و بر لزوم ایجاد اعتماد و احترام و محرمیت متقابل این دو تأکید نموده است. پزشک میایست در همه اوقات و قور و صدیق باشد و بتواند، بی این که بیماران را گمراه سازد، کاری کند که اینان با او احساس راحتی کنند. رهاوی درباره رفتار و گفتار عبادت کنندگان بیماران نیز بحث کرده پزشکان را بر حذر داشته است که توجهی به صلاح اندیشی احتمالی عبادت کننده راجع به فلان یا فلان بیمار ننماید. بخش آخر کتاب اختصاص دارد به انذار درباره شیادان پزشک‌نما، امتحانات، و انواع کسانی که برای آموزش پزشکی مناسب‌اند. در مورد اینان، رهاوی بویژه به اخلاق نیک و بی‌رغبتی به مال اندوزی توجه داشت. معتقد بود که شایسته‌ترین اینان کسانی هستند که پزشکی را از پدران خود می‌آموزنند.^{۶۹}

ابن هُبَّل (متوفی ۱۲۱۳/۶۱۰) در کتاب المختارات فی الطب خود ویزگیهای

جسمانی آرمانی (ایده‌آل) یک طیب را چنین وصف کرده است:

و اما آنچه در یک دانشجوی این حرفه مطلوب است، وی میایست ظاهر و اندام جذابی داشته باشد. میایست شاد باشد، نه اخم کند و نه ترشونی. مردم میایست به دین او راغب باشند و وقتی که با او سخن می‌گویند یا نزد او میروند، لبخند بزنند. دانشجوی پزشکی میایست قدری معتدل داشته باشد، نه چاق باشد نه لاغر، در غیر این صورت لاغری بهتر است. میایست چهره‌ای گلگون و روشن داشته باشد (البته اگر از اهل ناحیه‌ای باشد که چنین آب و رنگی در آنجا یافته می‌شود). میایست که پیشانیش به نسبت صورتش فراخ و ابروهایش نایپوسته باشد. چشمهاش میایست کبود باشند چنانکه گوئی همیشه خندان‌اند یا همیشه به چیز مطبوعی مینگرنند؛ نه برآمده باشند و نه تو رفته، در غیر این صورت، چشمهاش تورفته بهتر است. کسی که دارای چنین چشمهاشی باشد میایست نرم و ملایم به نظر آید و نه مستبد. اشگاهایش نمیایست دیده شود. چنین شخصی میایست گونه‌های خوشایند، آرواره‌ای کوچک، ریش کم پُشت و طولاً متوسط داشته باشد. این ریش میایست نه خمیده باشد نه مایل به طرف دوشانه. دانشجو میایست بازویان بلند، دستهای بزرگ، انگشتان دراز، سرینی نرم، رانهایی باعتدال گوشتالو، ساقهای راست و خمیدگی آشکاری در کف پایها داشته باشد. پایهایش میایست

۶۹. مارتین لوی در بیان ترجمه خود از ادب الطیب ترجمة «كلمات قصار» آموزشی طیب یهودی اسحق اسرائیلی را که معاصر رهاوی می‌بینی بوده، به عنوان پیوست افزوده است. این «كلمات قصار» منتظر با پیشتر گفته‌های رهاوی است. نیز رک: صاعد بن الحسن، التشویق، برگ ۱۱ ب؛ شاخت و مایرهف، (منظوظه) (ش ۴)؛ علی بن العباس، کامل، ج ۱، ص ۸.

درست در جهت راه رفتن او باشد. دانشجو میباشد سبک و مضمونه راه برود.^{۷۰}

علاقه به اوصاف روحی و اخلاقی و جسمانی پزشکان شامل خرافاتی نیز گردید. ابن رین (متوفی اندر کی پس از ۲۴۱/۸۵۵) دانشجویان پزشکی را بر حذر میداشت که میان مغرب و فجر، در موقع رعد و برق و زمین لرزه و خسوف و کسوف، در زمان درگذشت شاهان، در امکنه بدین معنی یا هر گاه که ممکن بود شخصی یا سگی یا گربه‌ای از میان آنان و معلمانتسان بگذرد، هیچ کتابی نخواستند. ظاهر آنها اینها مواقعي بود که شیطان فرست شیطنت میباشد.^{۷۱}

با وجود وسوسی که در مورد آموزش پزشکان بکار میرفت، شیادی پزشک نمایان رواج داشت. نظر به روشهای قابل انسداد آموزش پزشکی و فقدان سازمانهای برای اجراء و تغییز شمار کمینه‌ای از معیارها، این رواج در آن روزگار تعجبی ندارد. طبیبان آن زمان این گرفتاری را خوب تشخیص میدادند، و نوشتهایشان پُر از افشاء‌گری و انذار و نیز توصیف شیادان پزشک‌نمایان است. شاید شرح زیر که از محمدین زکریای رازی است توصیف کلاسیک آن نیرنگها باشد: نیرنگهای این اشخاص بسیار و ذکر همه آنها در چنین رساله‌ای دشوار است. این گستاخان گمان دارند که میتوانند بی هیچ علتی درد و رنج بر مردم وارد کنند. در میانشان کسانی هستند که ادعاه میکنند میتوانند صرع را با دادن یک چاک ضربه‌بری در میان سر علاج کنند. آنگاه چیزهایی را که با خود آورده‌اند نشان میدهند و به بیمار چنین و آن‌مود میکنند که آنها را از آن شکاف در آورده‌اند. برخی از آنان تظاهر میکنند به این که ماری ستی را از بینی در میآورند. یک خلال دندان یا یک نگه آهن در بینی بیمار بیچاره میکنند. آنگاه شیاد از آنجا چیزی شبیه مار بر میدارد و ادعا میکند که آن را از رگهای جگر در آورده است. برخی تظاهر میکنند که آب مروارید (کاتاراکت) از چشم در میآورند. چشم را با یک نگه آهن میخراشند و سپس پردهٔ ظریفی روی آن میکشند. آنگاه این پرده را بر میدارند چنان که گوئی آب مروارید است. برخی تظاهر میکنند که آبی را که در گوش رفته میمکند و در میآورند. برخی از آنان کرمهای پسین در گوش یا در بین دندانهای بیمار جای میدهند و سپس کرمها را در میآورند. برخی مدعی معالجه کیسه زیر زبان [الضیقَعْ مِنْ تَحْتِ اللِّسَانِ] بوده شکافی زیر زبان میدهند و غده‌ای در آن جای میدهند و سپس آن غده را چنان در میآورند که گوئی کیسه‌ای باشد. و اما گذاشتن استخوان لای رخم به مدت چند روز، خدا میداند چقدر این کار را میکنند! گاهی سنگهای منانه را در

۷۰. ابن هیل، کتاب المختارات فی الطب، ۴، ج (حدیر آباد، ۱۹۳۳)، ج ۱، ص ۷ - ۶.

۷۱. ابن رین، فردوس الحکمة فی الطب، تصحیح صدیقی (برلین، ۱۹۲۸)، ص ۵۵۹؛ بروکلمان، ذیل، ج ۱، ص ۴۱۵ - ۴۱۴.

می‌آورند و سنگهای دیگر به جای آنها می‌گذارند و سپس اینها را هم در می‌آورند. غالباً حتی دقّت نمی‌کنند که ببینند آیا اصلاً سنگی در مثانه هست یا نه؛ با وقاحت مثانه را بسی پروا می‌شکافند و انگشتی در شکاف مثانه می‌کنند. اگر سنگی یافته‌اند، آن را در می‌آورند، اگر نیافتد سنگی از خود در آن مثانه گذاشته سپس آن سنگ را متوجه‌آورند. و اما بریند گوشت مقدّه روتک که مورده از بواسیر در کار باشد، این کاری است که همیشه می‌کنند. بدین ترتیب، فی الواقع مردم را بیمار و دچار قرحة و ناسور می‌کنند. برخی مدعی‌اند که ماده‌ای [خام] را از دَگَر و جای دیگری از بدن در می‌آورند به این ترتیب که لوله‌ای در حشفه یا در جای دیگر بدن فرو می‌کنند و از آن لوله چیزی را که خود قبلاً از دهن خود در محل گذاشته‌اند مکیده بیرون می‌آورند و در طشتی میریزند. برخی مدعی‌اند که میتوانند فلاں مرض را از سراسر بدن بیمار در یک نقطه گرد آورند و سپس آن را یکباره از بدن خارج کنند. آنگاه نقطه منظور را با گیاه معروف به رجُل الغراب مالیه سبب خارش شدید آن موضع می‌شوند. در این موقع، تقاضای حق الزحمه می‌کنند تا مرض را از آن نقطه استخراج کنند. اگر حق الزحمه را بگیرند، روغنی به آن موضع می‌مالند و خارش بند می‌آیند. برخی ممکن است ادعا کنند که فلاں شخص پشم جانوران یا شیشه بلعیده است. از این رو، باستفاده از یک پَر او را به استفراغ و امیدارند و ضمناً با همان پَر این چیزها را در حلق او می‌گذارند. خلاصه، این شیادان با این گونه کارهای خود آسیب شدید به مردم وارد می‌کنند و حتی گاهی سبب مرگ مردم می‌شوند. این شیادان غالباً از نظر اشخاص فهیم دور می‌مانند زیرا نسبت به اینان رفتاری طبیعی دارند و بدینسان جلب توجه نمی‌کنند، مردم آنها را نضر نمیدانند و لذا از دست آنها شکایت نمی‌کنند. اما اگر کسی بدقت از امور و اعمال آنها تفحص کند، محکوم می‌شوند و دروغها و نابکاری آنها بر ملامیگرد. هیچکس نباید هیچ داروئی از آنها بگیرد، زیرا داروهای آنها بسیاری از مردم را کشته است.^{۷۶}

بدینسان رازی و همکاران پزشک او از خطرات شیادی در طبابت نیک آگاه بودند، و به منظور رسوا ساختن و از میان برداشتن شیادان خواهان امتحاناتی برای آزمایش معلومات و کارآموختگی مدعیان طبابت بودند.

تعیین کم و کیف امتحاناتی که بطور اصولی از کسانی بعمل می‌آمد که در شُرُف ورود به حرفة طبابت بودند یا مدتی طبابت کرده بودند، دشوار است. این ابی اصیبه سه حادثه نسبه معروف را در رابطه با امتحانات نقل کرده است. حادثه اول در اوائل قرن سوم / نهم روی داد که صورتی از داروهای «فللابی» به گروهی از

۷۶. فی مخارق المشائین، تصحیح ا. ز. اسکندر در «الرازی و محته الطبيب» مجله المشرق، ۱۹۶۰، ۵۲۲، ۵۴، ۴۷۱—۴۸۷. ترجمه‌ای از آن که در (تاریخ طب ایران) الگود (ش ۳) آمده هم نادرست است و هم قدیمی. نیز رک: صاعد بن الحسن، التشویق برگهای ۲۸ الف - ۲۵ ب.

داروسازان دادند و از آنان خواستند که این داروهارا فراهم کنند. آن داروسازانی را که نسخه‌ها را پیچیدند و آورده‌ند طرد کردند و آنانی که گفتند صورت مزبور بیمعنی است ابقاء شدند. حادثه دوم وقتی پیش آمد که مقندر، خلیفه عباسی، مطلع شد که مريض فلان پزشک جان داد، ولذا قدغن کرد کسی حق ندارد پیش از این که امتحان بدهد، طبابت کند. آنگاه سینان بن ثابت بن قرہ از همه پزشکان بغداد امتحان بعمل آورد. دو قرن بعد، ابن التلمعید، پس از این که رئیس الاطباء پایتحت عباسیان شد مردی را امتحان کرد که فهم علمی اش درباره طب ضعیف ولی تجربه عملی او زیاد بود.^{۷۳}

ابن سه حادثه بوضوح نشان میدهد که تصمیمهای مربوط به امتحان بطور دلخواه و مستبدانه گرفته میشد و خود امتحانات نظم و انسجامی نداشت. از سوی دیگر، ابن ابی اصیبعه تعداد نسبه زیادی از کتابها و رسالات راجع به امتحان پزشکان را ذکر کرده است. در قرن سوم / نهم کتابی به نام *محنة الاطباء* نوشته ابن ماسویه به جریان افتاده بود. کتابهای دیگری با نامهای مشابه در دنبال آن نوشته شد.^{۷۴} اهمیت امتحانات در آثار مربوط به اخلاق و در منتهای عمومی پزشکی هم مطرح شد. در همه این موارد، گذشته از منتهای مخصوص، منبع و چراخ هدایت غائی، جالینوس بود. این یونانی نامدار کتابی تصنیف کرده بود که در عربی با عنوان *المحنة التي يُعرَفُ بها أفضَلُ الاطباء* معروف است و سرمشق مؤلفان بعد در این موضوع بود. اصل یونانی این کتاب از دست رفته است ولی ترجمة عربی آن به صورت نسخه خطی در اسکندریه و بورسه باقی مانده.^{۷۵}

یکی از نویسندهایی که تصنیفش در این موضوع مطابقی نزدیک با این کتاب جالینوس داشت محمدبن زکریای رازی است، که در *محنة الطبيب و تعینه برخوردي اصولي با مسئله امتحان پزشکان* کرده است: *دانشجو را میبایست هم*

۷۳. رک: بترتیب عيون (ش ۲) بخش ۲، ص ۹۲—۹۳، و ابن القسطنطی، *تاریخ الحكماء* ص ۱۸۹—۱۸۸.

عيون، ج ۲، ص ۲۰۴، و *تاریخ الحكماء* ص ۱۹۱، و عيون، ج ۲، ص ۲۷۲.

عيون ج ۲، ص ۱۳۶، ۱۶۲، ۲۲۲—۲۶۲. در باب محنة ابن ماسویه، رک سرگین، *Medizin*، ص ۲۲۵.

۷۵. اسکندر (ش ۷۱)، ص ۴۹۸ و ۵۱۴. شاخت و مایرهف گمان میکردند که این ترجمه هم از دست رفته است. «مناظره» (ش ۴)، ص ۲۵. نیز رک مقاله اسکندر:

درباره دانش نظری و هم در باب معلومات عملی وی امتحان کرد؛ اگر در رشته اولی مردود میشد، رازی امتحان او را در رشته دومی بیهوده میدانست. دیگر این که دانشجو میباشد معلوماتی هم در علم نجوم، تشریح ابدان، کالبدشکافی زنده و، بطور ایده‌آلی، در داروسازی داشته باشد. رازی درباره انواع سوالهایی که میباشد از دانشجو کرده شود بحث و از پرسش‌های مبتنی یا خنده‌آوری که خود ممتحنان هم نمیتوانند پاسخ آنها را بدهنند، انتقاد کرده است. به عقیده‌وی، جوابهای پرسش‌های خوب میباشد استعداد دانشجو را برای تجزیه و تحلیل و تشخیص پدیدار سازد. دیگر این که میباشد سوالهایی مخصوص درباره بیماریهایی کرد که عوارض و نشانهای همانندی دارند و لذا پزشکان را گیج میکنند. بعلاوه، دانشجو را میباشد درباره اطلاعاتی راجع به مزاجها، اخلاق مختلف، تبها، وظیفه و کار اندامها، تغذیه و در باب طرز معالجه بیماریها بدون توسل به جراحی امتحان کرد. در پایان، رازی میان امتحانات دو گروه از دانشجویان تفاوتی قائل شده است: «اصحاب قیاس» (آنان که از طریق قیاس علم میاموزند) و «اصحاب تجارت» (آنان که از روی تجربه و اختبار عالم میشنوند). رازی به گروه دوم خوش گمان‌تر بود و میگفت که از گروه اول باید فقط درباره مناظره و جدل و منطق و علوم طبیعی و، خلاصه، در باب فلسفه قیاسی سؤال کرد.^{۷۶}

رُهایی، که کمی پیشتر از رازی در این باب سخن گرفته، روشن قدری متفاوت را توصیه میکرد. میگفت که اول میباشد مکتبی را که دانشجو بدان تعلق دارد (مثلاً مکتب قیاسی یا مکتب تجربی)، معین کرد و سپس میزان معلومات نظری و عملی او را. جالینوس در یکی از کتابهای شانزده گانه خود، مسمی به کتاب الفرق (فرق اطباء)، از روش‌های گوناگون کارآموزی پزشکی بحث کرده است. رهایی خواستار این بود که نه فقط کتاب مذکور به عنوان راهنمای آزمایش پکار رود بلکه دانشجو را میباشد درباره محتوای آن هم امتحان کرد. سپس رهایی شرح داده که با استفاده از این کتاب به عنوان راهنمای چگونه متخصصان چشم، فصادها و شکسته‌بندها را میباشد آزمود. وقتی که دانشجو از این مانع اول گذشت، آنگاه

۷۶. اسکندر (ش) ۷۱، ص ۵۱۳-۵۹۸. مقایسه با المحته جالینوس در ص ۵۱۷-۵۱۴ باتفاقه میشود. در باب تشوری و عمل طب، رک:

Heinrich Schipperges, "Die arabischo Medizin als Praxis und als Theorie", Sudhoffs Arch. Geseh. Med. Naturw., 1959, 43, 317-328.

میایست از او درباره بقیه پانزده کتاب جالینوس و سرانجام، در باب داروسازی ^{۷۷} سوال کرد.

صاعدين الحسن در فصلی راجع به امتحان پزشکان نخست مسائل رطوبت (تری) و جفاف (خشکی)، گرمی و سردی و تأثیر اینها بر بدن را ذکر کرده است. سپس مثالهای بسیاری آورده از سوالهایی که دانشجو میایست بتواند به آنها جواب گوید. سوالهای راجع به نظریه (شوری) پزشکی شامل اینها بود: «چرا اشک شور، چرک درون گوش تلخ، آب بینی ترش و آب دهان شیرین است با این که همه آنها از مغز سر نشأت میکنند؟»، «چرا وقتی که برخی از مردم میبینند که چیزی له یا شکسته یا بریده میشود، دندان قروچه و دهن خود را کج و کوله میکنند؟» و «چرا ذکر نمیتواند بدون تحریک جنسی به اراده خود بجنبد؟» و اما نمونهای از سوالات عملی: «فرق میان نشانهای ذات‌الجنب و آماس کبد چیست؟»، «چه فرقی است میان ورم کبد و ورم روده؟» و «فرق میان نشانهای قولنج، سنگ کلیه و سنگ کیسه صفراء چیست؟» رویه‌رفته، صاعد در باب سوالهای غیر منصفانه با محمدبن زکریا رازی موافق بوده میگفت:

سوالهایی هست که یک پزشک باید بتواند فوراً یا پس از لحظه‌ای تأمل به آنها پاسخ گوید، و تأمل در جواب ایداً مایه شرمندگی نیست. اما اگر پزشک پس از تأمل پاسخی ندهد، این مایه شرمساری و خفت و خواری او است. اگر به وقت آزمایش بول، تشخیص بول مرد از بول زن یا تشخیص بول زن بازدار یا تشخیص این که در قاروره برای او آورده شود از آن انسان است یا حیوان، مشکل باشد، این چیزی از اعتبار پزشکی کم نمیکند. مع ذلك، بهتر است که پزشک این انواع بول را بشناسد. دیگر این که ممتنعی صحیح و سالم دست خود را به پزشکی داده از او بخواهد که از روی نبض تشخیص دهد که او را (ممتتع را) چه علتی رسیده یا چه کاری میکرده است، بی این که اطلاعی به پزشک بدهد که بوسیله آن پزشک بتواند چیزی از نبض استنباط کند، در این صورت آن ممتنع تقاضای امر محال دارد. حتی اگر پزشک از روی محفوظات کتابی خود چیزی به ممتنع بگوید، فایده‌ای ندارد، هر چند که بسیاری در باب آن اتفاق رأی داشته باشند.^{۷۸}

یکی از جالبترین و، از لحاظهایی، ارزشمندترین منتهای راجع به این موضوع کتاب امتحان الالئام لیکائۀ الاطباء ابن عبدالجبار سُلَّمَ (متوفی ۱۶۰۳)

77. Levery, *Medical ethics*, pp. 80–85

78. صاعدين الحسن، التشويق، برگهای ۳۹ الف – ۳۵ ب.

۷۰) است.^{۷۰} مؤلف میگوید که آن را به این منظور تألیف کرده که خواننده بتواند صلاحیت هر کسی را که دعوی طبابت میکند، بیازماید. این کتاب چنان تنظیم یافته که کسی که زمینه و سابقه پزشکی نداشت میتوانست آن را برای امتحان یک پزشک بکار برد. کتاب به ده بخش تقسیم شده، و هر بخشی حاوی بیست سؤال و جوابهای آنها است. ضمناً سُلْمی تقریباً همیشه مرجع و مأخذی برای هر جواب ذکر کرده، چنانچه امتحان شونده در صحبت جواب تردید مینمود، امتحان کننده میتوانست با اطمینان از صحبت آن جواب دفاع کند.^{۷۱} این ده بخش برای آزمایش معلومات پزشک درباره نبض، بسول، تسبها و بحرانها، عوارض و نشانهای درمانشناسی، چشم، جراحی، شکسته‌بندی، و اصول پزشکی است.

چندین سال پیش، مارتین لوی به نسخهای خطی در کتابخانه ربانی برخورد که مکمل آثار مربوط به امتحان پزشکان است. عنوان آن، کتاب التسویه اشاره به تسویه (= تعدیل) اخلاط چهارگانه دارد، و سپس معلوم شد که نوعی کتاب «حل المسائل» است برای دانشجویانی که خود را برای امتحان آماده میکردند.^{۷۲} مؤلف آن کسی بنام تَسْوَی (النسُّوی) است که چیزی درباره او نمیدانیم بجز این که در قرن پنجم / یازدهم در خراسان میزیسته و ریاضیدان محترمی بوده است.

نسخه خطی رباط یگانه نسخه کامل موجود التسویه است. (قطعه‌ای از این

۷۰. نسخه خطی وین شماره ۱۴۰۸ مختلط، برقهای ۵۶ الف - اب. و تصحیح و ترجمه‌ای انگلیسی از این اثر بوسیله اینجاحب و نوری الخالدی در جریان است. ما بتفصیل در باره سُلْمی و این اثر در مقاله‌ای به ترکی که بزودی در بولتن یا در مجله

Dil ve Tarih - Cografya Fakültesi Dergisi

چاپ خواهد شد، بحث کرده‌ایم. عنوان مقاله:

“Bilinen en eski Islam hekimlik sınavı”

۷۱. متابع و مأخذی که در جوابهای ذکر شده است کتابشناسی بسیار خوبی از منتهای به دست ما میدهد که از دانشجو انتظار میرفت بخواند. در این لیست آثاری از چالینوس، این سینا، علی بن العباس، این التلبید، الاسرائیلی، این رضوان، التمیمی، این واقد، رازی، قسطا بن لوقا، علی بن عیسی و چند تن دیگر آمده است.

۷۲. نسخه خطی شماره ۳۲۸ مجموعه اوقاف، پروفسور لوی درست پیش از این که فوت کند ترجمه‌ای از این نسخه خطی را به بایان رسانیده بود. امید است که این ترجمه بزودی به چاپ برسد. بهر حال، فعلًا میتوان به این ترجمه و فتوکپی نسخه خطی، و همچنین به دیگر نوشته‌ها (یادداشتها) و میکروفنلهای مرحوم لوی درباره علم و پزشکی در خاورمیانه، در کتابخانه دانشگاه یوتا (Utah) مراجعت کرد. برای توصیف التسویه، رک:

Levey, “Theory of medicine in the eleventh century in the Book of adjustment of al-Nasawi”, *Studies in Islam*, 1970, 7, 189 – 204.

متن در استانبول وجود دارد) و آن اثر کوتاهی است دارای فقط ۱۲۳ صفحه که هدف از تألیف آن، گزارشی کوتاه و عمده نظری (تئوریک) از دانش پزشکی آن روزگار بوده است و به طرزی تنظیم شده که شاگردان بتوانند مطالب آن را باسانی به یاد بسپارند. نسخی کتاب را با بحثی درباره عناصر و اخلاط چهارگانه و اندامهای بدن شروع کرده و سپس به بررسی علل و اسباب و عوارض و نشانه‌های بیماریها و معالجه پرداخته و دست آخر فصلهای درباره تأثیرات داروها بر بدن، نسب، قاروره‌شناسی، تبها و بحرانها نگاشته است. این نکته درخور توجه است که نویسنده نه از داروشناسی بحث کرده نه از جراحی داخلی.

آزمایش دانشجویان تماماً شفاهی و هم شامل مسائل نظری بود و هم موضوعهای عملی، ولی عملی نه به این معنی که از دانشجو راجع به مریضی که عملاً در برابر او باشد سوال کنند. همه امتحانات توصیه شده بطور کلی شامل موضوعات معینی می‌شوند، گرچه ممکن بود که از حیث تکیه بر فلان یا فلان موضوع یا از حیث انواع سوالها تفاوت‌های بسیاری باشد. سُلْمی شاید نزدیکترین نوع امتحان را به یک امتحان معیار (استاندارد) شده به دست داده است، ولی چون وقت امتحان فرا میرسید، ممتحن آزاد بود که هر چه دلش می‌خواست (البته در نوعی محدوده کار) بپرسد. بدینه تقریباً هیچ نمیدانیم چه کسی مسئول اجرای امتحانات بوده و این امتحانات با چه نظم و اصولی بعمل می‌آمده است. در نتیجه، این احساس به مادست میدهد که سراسر جریان امتحانات دلخواهی و اختیاری بوده است، و چون شیادی در پزشکی، همچنان به صورت مشکل عده‌ای باقی ماند، ظاهراً امتحانات تأثیر بسیار محدودی در تنفیذ معیارهای عالی داشته است.

دو مأمور دولتی مختلف، یکی «رئيس الطب» و دیگری «محتسب» بر جریان طبابت نظارت می‌کردند. در بسیاری از شهرهای بزرگتر، حاکم وقت غالباً پزشکی را به سمت رئيس الطب منصوب می‌کرد که تا اندازه‌ای مسئول حفظ معیارهای پزشکی بود. مع ذکر ما فقط از یک مورد خبر داریم که رئيس الطب عملاً چنین وظیفه‌ای را ایفاء کرد، و آن این است که وقتی ابن التلمذ به این سمت در بغداد منصوب شد، عملاً صلاحیت همه پزشکان شهر را وارسی کرد.^{۸۲} امروزه برخی از سورخان

۸۲. عین چ. ۲، ص: ۲۷۱؛ نیز رک، چ. ۲، ص: ۱۶۱ و چ. ۳، ص: ۳۱۵—۳۱۶، ۱۹۹، ۱۸۰ و ۲۰۸. رک.
Martin Levey, "Fourteenth century Muslim medicine and the *Hisba*", *Med. Hist.*, 1963, 7, 176–182, p.177.

میگویند که وجود منصب رئیس الطب حاکی از این است که پزشکان صنف سازمان یافته‌ای داشتند، ولی بجز این دلیل دیگری نیست.^{۸۳} آیا رئیس الطب امتحانات را ترتیب میداد؟ شاید. لوسین لکلر^{*} که در قرن نوزدهم در تألیف تاریخ پزشکی خاورمیانه پیشقدم گردید، چنین گفته که حقیقت نمیداند اصطلاح «رئیس الطب» یعنی چه.^{۸۴} امروز هم ما هنوز نمیدانیم.

اما درباره محتسب مطالب بسیار بیشتری نوشته شده است. محتسب از جمله مستول کنترل فعالیت پزشکان و افشاء و رفع سوء جریان طبابت بوده. بدین منظور، محتسب سوگند بقراط را بزور از همه پزشکان میگرفت و فعالانه به معلومات عملی آنان نظر میکرد. در متنی از قرن هشتم / چهاردهم میخوانیم که محتسب دانش چشم پزشکان را از روی کتاب حنین بن اسحاق درباره چشم و جراحان را از روی یکی از کتابهای جالینوس امتحان میکرد.^{۸۵} شاید محتسب امتحانات عمومی پزشکی را هم بعمل میاورده است، بویژه این که لازم نبود که وی متخصص در این رشته باشد: کتاب علمی درست برای چنین اشخاص ناواردی تألیف شده بود.

ullet پیچیدگی و تکلف آموزش پزشکی در خاورمیانه و نظر به وجود امتحانات و نظارت محتسب و شاید رئیس الطب، برخی از نویسندهای جدید چنین انگاشته‌اند که پس از اختتام آموزش و کارورزی دانشجوی پزشکی، گواهینامه‌ای (دیلمی) یا، دستی کم کم، پروانه‌ای (اجازه‌ای) پس از قبولی دانشجو در امتحانات، اعطاء میشده است. به عبارت دیگر، این نویسندهای اند. کلمه‌ای که این نویسندهای دانشجویی برای دیلم یا گواهینامه یا پروانه به آن استناد کرده‌اند «اجازه» است. لکلر میگوید که در فلان مرحله اجازه‌هایی داده میشتد اثر بر این که فلان دانشجو تحصیلات خود را تمام

83. Cf. Ahmad Shalaby, *History of Muslim education* (Beirut, 1954), pp.155 – 157.

نیز رک: جُرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، ۵ (قاهره ۱۴ – ۱۹۰۲)، ج. ۳، ۳ ص: عیسی، الیمارستانات، ص. ۲۴.

84. Lecler, *Historie* (n.3), I, 576 – 578

۸۵. رک: لوی (ش. ۸۱)، که ترجمه کاملی است از قسمت مربوطه مقاله القرۃ فی آحكام العیبة ابن الأحوة که روبن لوی (Reuben Levy) تصحیح و تأثیص کرده است (لندن، ۱۹۳۸). نیز رک مقاله: حمارنه:

Hamarneh, "Origin and function of the hisba system in Islam and its impact on the health professions", *Sudhoffs Arch. Gesch. Med. Naturw.*, 1964, 48, 151 – 173.

مایرهف (ش. ۲۰) و دائرة المعارف اسلام، چاپ جدید، مقاله «حسیبة».

کرده است.^{۸۶} احمد عیسی میگوید که دانشجو میباشد «اجازه» ای از رئیس الطب بطلبید، و این اجازه تازمانی که دانشجو در امتحانی قبول نشده بود، صادر نمیشد. حتی قاطعانه میگوید که برخی از دانشجویان میباشد تزی (رساله‌ای) تقدیم کنند.^{۸۷} اخیراً سامی حمارنه ادعا کرده است که پزشکان مانند دیگر دانشمندان این گونه اجازه‌ها را ارج مینهادند. حمارنه سپس میگوید: «کارآموز، وقتی که در تئوری و عمل پزشکی کاملاً ورزیده میشد، اجازه میافت که به طبابت پردازد. در قرنهای بعد، استاد گواهینامه‌ای («اجازه») صادر و امضاء کرده صلاحیت «فارغ التحصیل» جدید را تصدیق مینمود.»^{۸۸}

برغم این گونه ادعاهای کلمه «اجازه» یا هر اصطلاح دیگری برای گواهینامه و مانند آن، در تاریخهای پزشکی آن روزگار، یعنی در زندگینامه‌های پزشکان نامدار، یافته نمیشود. از این گذشته، من حتی یک اشاره هم به یک «اجازه» در هیچ متن پزشکی یا مربوط به اخلاق یا، از اینها مهمتر، در هیچ نوشته‌راجع به امتحانات پزشکی کشف نکرده‌ام، در سراسر دوره منظور ما، اصطلاح «اجازه» به مفهوم «گواهینامه» یا «پروانه» به معنایی بسیار محدود بکار میرفت، یعنی فلان استاد به فلان متولی کتاب را زیر نظر او خوانده بود «اجازه» میداد و بعداً چیزی در نسخه کتاب متعلق به متعلم مینوشت و امضاء میکرد و شاگرد را اجازه میداد که آن کتاب را به استناد و اعتبار او تدریس کند. «اجازه» صرفاً به این معنی بود که شاگرد مطالب فلان کتاب را خوب فرا گرفته است (ونه تمام یک رشته را). از این‌رو، «اجازه» به هیچ وجه یک دیبلم (یا درجه) علمی نبود. این اجازه‌ها اساساً در علوم گوناگون اسلامی چون فقه و حدیث داده میشد. معاجم زندگینامه‌های کسانی که در این رشته‌ها بودند پُر از «اجازه» است، زیرا این اجازه‌ها نشان‌دهنده استادان هر دانشمند، بالطبع، قدر و اعتبار او بود و لذا چندان مطلوب و مرغوب بود که غالباً از آنها سوء استفاده میشد. بعضیها بدون این که اصلاً کتابهای لازم را خوانده باشند بوسیله مکاتبه تقاضای اجازه میکردند، و گاهی پدرها حتی برای فرزندان خردسال

86. Leclerc, *Histoire*, I, 574

۸۷. عیسی، الیمارستانات، ص ۴۳—۴۱. ما هیچ مدرکی در دست نداریم که این تراها (رسالمهای) در دوره مورد مطالعه ما تقدیم نمیشده است.

۸۸. حمارنه (ش ۴)، ص ۵۷ و ۵۴. نیز رک: زیدان، تاریخ التعلیم الاسلامی ج ۲، ص ۱۸۱؛ عنایة الله (ش ۱۷)، ص ۱۳؛ شبی، آموزش و پرورش اسلامی (ش ۸۲)، ص ۱۴۹.

یا نزائیه خود این اجازه‌ها را تحصیل میکردند.^{۸۹}

حتمًا به دانشجویان پس از خواندن کتابهای پزشکی «اجازه» داده میشد، ولی این اجازه‌ها اهمیت چندانی در پزشکی نداشت، والا مؤلفان زندگینامه‌ای پزشکان آنها را ذکر میکردند. وانگهی دانشجویان را عمدۀ برای طبابت عملی تربیت میکردند و نه برای تعلیم طب. وقتی که طبابت عملی به میان میامد، اجازه‌هایی که بوسیله مکاتبه یا در کودکی تحصیل شده بود بیفایده بود. از این گذشته، چون دانشجو میتوانست در این پیشه خودآموزی کرده باشد، ناچار باید فرض کنیم که اگر اجازه یادیلم برای طبابت لازم بود، دانشجو خودش آن را پس از اتمام تحصیلات میتوشت! این اجازه‌ها به درد گذراندن امتحانات هم نمیخورد، و جای تردید است که بیماران احتمالی اهمیتی برای آنها قابل بوده‌اند. موضوع این است که نویسنده‌گان مزبور اصطلاح «اجازه» را حتی ناروارتر از اصطلاح «مدرسه» از سیاق متن بیرون آورده و در مورد دوره و عصری از آموزش و پرورش بکار برده‌اند که این اصطلاح دخلی به آن ندارد. شواهد موجود آشکارا حاکی از این است که هیچگونه دیلمی یا مدرکی به دانشجو پس از اختتام آموزش و کارآموزی او، داده نمیشد. وانگهی بدون وجود حداقلی از معیارهای آموزش پزشکی که رسماً پذیرفته و تنفیذ شده باشد، دیلم یا مدرک پزشکی معنای نمیتوانست داشته باشد. به احتمال بیشتر، دانشجو پس از گذرانیدن امتحان (البته اگر اصلاً امتحانی میداد) بنحوی از انعاء مورد تأیید و تصدیق واقع میشد، ولی ما شاهد کافی دال بر این موضوع در دست نداریم. شاید اجازه و تصدیق دادن رسم چنان معمول و رایجی بود که هیچیک از زندگینامه‌ها ذکر آن را به خود نداده‌اند، و شاید هم موضوع امتحان و اجازه و تصدیق آئینی صرفاً و سراسر شفاهی بوده که هیچ مدرک ملموسى از آن به جای نمانده است. فعلًا بجز حدس و فرض کاری نمیتوانیم بکنیم.

۸۹. دائرة المعارف اسلام، چاپ جدید مقاله «اجازه» و

George Makdisi, "Law and traditionalism in the institutions of learning of medieval Islam", in Giorgio Levi Della Vida Conference, 2d, Los Angeles, 1969, *Theology and Law in Islam*, ed. G. E. von Grunebaum (Wiesbaden, 1971), pp. 75 - 88, 79 - 80.

۹۰. عسی، البیمارستانات ، ص ۴۳ - ۴۸، دو «اجازه» متعلق به قرن هفدهم را چاپ کرده که از دوره منظور ما بسیار دور است. یکی از آنها گواهینامه‌ای است که رئیس الطب مصر نوشته و به دانشجویی اجازه داده که فضاد باشد و میگوید که آن دانشجو مطالب فلان کتاب را خوب فراگرفته است. هیچ ذکری از یک امتحان کلی نیست. اجازه دیگر هم حاکی است که فلان شاگرد فلان کتاب را خوانده و برای انجام دادن جرایحی سطحی و غیرخطرنای صلاحیت دارد.

خلاصه: آموزش پزشکی اسلامی در قرون وسطی چندین جنبه یا وجه داشت. هم بری از تعصبات نزدی و قومی بود و هم پیچیده و تکلف‌آمیز و به روی اصحاب همه ادیان و جریانهای فکری باز بود. هر دانشجویی، چه غنی، چه فقیر، امکان درخور ملاحظه‌ای برای آموزش این پیشه داشت. کوشش‌هایی به عمل می‌آمد که دانشجو مجموعه‌ای از مطالب و معلومات بنیادی را که بیشتر مأخذ از جالینوس بود، خوب بیاموزد. قدری تخصص در کار بود اما معمولاً دانشجویان را برای طبابت عمومی و با این عقیده که تدرستی آدمی تحت تأثیر کل محیط مادی و معنوی او است، بار می‌اوردند. مع ذلک برنامه آموزشی استانده (استاندارد) شده‌ای وجود نداشت، تاچه رسد به وجود هیأتی رسمی برای نظارت بر امر آموزش پزشکی. درجات و مدارک تحصیلی‌ای که مورد قبول و تصدیق همگان باشد مسلماً وجود نداشت. دانشجو می‌توانست مستقلأ و به ابتکار خود پزشک گردد. اشکالات این شیوه خودآموزی خیلی زود مورد توجه قرار گرفت، و راه حلی که برای آن یافتد این بود که توصیه کنند همه دانشجویان متنهای ویژه‌ای را بخوانند، اخلاق این فن را درک کنند، امتحان بدھند و سپس مشمول نظارت محتسب و احتمالاً رئیس الطب گردند. اما وسیله و راهی برای تبدیل این توصیه‌ها به مقررات وجود نداشت. آموزش پزشکی قابل انعطاب باقی ماند و کار شیادان پزشک‌نما رونق داشت.